

علیّت معصومان علیهم السلام

در آفرینش جهان

مؤلف: | شهرام صحرائی |

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علیّت معصومان علیهم السلام

در آفرینش جهان

تأملی در اعتقاد به علیّت پیامبر اکرم ﷺ  
و ائمه اطهار علیهم السلام در آفرینش مخلوقات در آثار  
شیخ احمد احسائی رحمته الله علیه

و

پاسخ به اشکالاتی که به عقیده وی شده است

مؤلف: | شهرام صحرائی |

الأحد

موقع الأحد  
Awhad.com



کتاب: علیت معصومان علیه السلام در آفرینش جهان

مؤلف: شهرام صحرائی

صفحه آرایی: سید یحیی غفارزاده دستجردی

طراحی قالب صفحات و طراحی جلد: سید علی غفارزاده دستجردی

## فهرست

۹	یادداشت مؤلف	■ ■ ■
۱۱	مقدمه	■ ■ ■
۲۹	فصل اول: اعتقاد به علیّت پیامبر اکرم و ائمه در آفرینش در آثار شیخ احمد احسائی ..	■ ■ ■
۳۹	فصل دوم: انکار عقیده شیخ احمد احسائی ..	■ ■ ■
۵۳	فصل سوم: اشکالات منکرین علیّت پیامبر اسلام و ائمه اطهار برای آفرینش عالم ...	■ ■ ■
۵۳	اشکال اول	■ ■ ■
۵۵	اشکال دوم	■ ■ ■
۶۵	اشکال سوم	■ ■ ■
۷۵	اشکال چهارم	■ ■ ■
۸۵	اشکال پنجم	■ ■ ■
۹۵	اشکال ششم	■ ■ ■
۱۰۵	اشکال هفتم	■ ■ ■
۱۰۹	اشکال هشتم	■ ■ ■
۱۱۵	فصل چهارم: دفاعیات شاگردان شیخ احمد احسائی ..	■ ■ ■
۱۱۵	دفاعیه اول	■ ■ ■
۱۲۳	دفاعیه دوم	■ ■ ■
۱۳۱	دفاعیه سوم	■ ■ ■
۱۳۹	دفاعیه چهارم	■ ■ ■
۱۶۱	دفاعیه پنجم	■ ■ ■
۱۷۵	خاتمه	■ ■ ■
۱۵۶	منابع	■ ■ ■





این کتاب

تحت اشراف حکیم الہی و فقیہ ربانی

حضرت آیت اللہ المعظم

حاج میرزا عبداللہ حائری احقاقی

فرزند بزرگوار آیت اللہ المعظم

حاج میرزا عبدالرسول حائری احقاقی

چاپ و منتشر کردید.





## یادداشت مؤلف

سالهاست که پیروان مکتب فقیه، متکلم، حکیم، مفسر و محدث امامی، شیخ احمد احسائی (متوفی ۱۲۴۲ ق)- که از آنها به شیخیه نام برده می‌شود - آماج انواع اتهام‌ها هستند، تکفیر و حتی در موارد نادری قتل عام شده‌اند، از طبع و نشر آثار عالمان‌شان جلوگیری به عمل می‌آید و آنها را باعث به‌وجود آمدن بابیت و بهائیت می‌دانند ... صاحب این قلم بر آن است که شیخ احمد احسائی تنها یکی از عالمان امامی قرون دوازدهم و سیزدهم بوده است که نه مؤسس بابیت و بهائیت بوده است و نه هرگز در پی ساختن فرقه‌ای به‌نام شیخیه. او در روزگار خویش مورد قبول عام و خاص و شاه و رعیت بود، شاگردان زیادی تربیت کرد، آثار زیادی نگاشت و بسیاری از فحول علمای شیعه در اجازات مفصلی که برایش نوشتند، با احترام بسیار از او یاد و به علم و تقوای

او اشاره کردند. البته برخی از آرای وی، از روزگار حیات او تا کنون به مذاق گروهی خوش نیامده است و آنها را درست ندانسته‌اند و بلکه آنها را مصداق غلوّ دیده‌اند، ولی نباید فراموش کرد که اولاً او در داشتن بسیاری از این دست عقائد تنها نیست و ثانیاً مستند وی در جمیع آراء و اعتقاداتش کتاب و سنت بوده است. در نهایت همواره می‌توان افکار و اندیشه‌های هر دانشمندانی را بر اساس موازین علمی و صحیح مورد نقد قرار داد. در طول تاریخ این سنت مبارک عالمان شیعه بوده که برای احدی از علما، ادعای عصمت نمی‌کردند و به خود اجازه می‌دادند که آراء هر فقیه، مفسّر، متکلم، حکیم و عارفی را، هر اندازه هم که مشهور و بزرگ بوده است، مورد بررسی و نقد قرار دهند. این نوشته در مقام بررسی پاره‌ای از کلمات شیخ احمد احسائی با این مضمون است که وجود مبارک پیامبر اسلام و اهل بیت او علیهم السلام علل اربعه عالم و آدم‌اند.

شهرام صحرائی، تهران، دی ماه ۱۴۰۳

## مقدمه

از مهم‌ترین اشکالاتی که بر آموزه‌های شیخ احمد احسائی و برخی از شاگردان مدرسه وی گرفته شده یکی هم آن است که آنها، پیامبر اسلام و ائمه هدی علیهم‌السلام را علل اربعه مخلوقات دانسته‌اند و به این ترتیب نسبت به معصومان علیهم‌السلام دچار غلو شده‌اند. هر چند که شرح اصطلاحاتی مانند علل اربعه برای اهل فضل و به ویژه آشنایان با فلسفه و حکمت لازم نیست ولی از آنجا که این رساله برای عموم نگاشته می‌شود، ناچاریم که به توضیح آن پردازیم.

در شرح و توضیح اصطلاح علل اربعه گفته شده که برای تحقق پدیده‌های عالم، علت‌های زیادی وجود دارند که البته ما فقط بعضی از آنها را می‌شناسیم و بعضی را هم می‌شناسیم، اما دست کم چهار نوع علت را در تحقق و به وجود آمدن هر شیء می‌توان در نظر

گرفت که آنها را علت‌های چهارگانه یا علل اربعه نام نهاده‌اند. این علت‌ها عبارت‌اند از مادهٔ شیء، صورت شیء، فاعل شیء و نیز هدف شیء که به ترتیب، علت مادی، علت صوری، علت فاعلی و علت غایی نام دارند.<sup>۱</sup>

علت مادی چیزی است که یک شیء از آن ساخته شده است. مثلاً یک صندلی چوبی از چوب ساخته شده است و چوب، علت مادی آن است. علت صوری، شکل، فرم و هیأت ظاهری آن چیز است و در مثال ما، شکل مخصوص صندلی، علت صوری آن است. علت فاعلی، نجار و سازندهٔ صندلی است و علت غایی، قصد و منظوری است که به آن سبب و برای تأمین آن هدف، صندلی ساخته شده است مانند نشستن و یا راحتی ناشی از نشستن بر روی آن. محدود کردن علت‌ها به چهار علت به آثار ارسطو بازمی‌گردد و احتمالاً او نخستین فیلسوفی است که دربارهٔ علل اربعه سخن گفته است. ارسطو در کتاب دوم سماع طبیعی (فیزیک) در بحثی

۱- نک: ملاً صدرا، الحکمة المتعالیة، ج ۷، ص ۱۲۷ - ۱۳۰؛ طباطبائی، بدایة الحکمة، ص ۱۱۲

تحت عنوان « علل اصلی » می‌گوید:

اینک باید به بررسی علل و انواع و عدد آنها پردازیم. هدف ما در تحقیق، کسب شناسایی است و آدمی تا هنگامی که «چرایی» چیزی را در نیافته است (یعنی نخستین علت آن را نشناخته است) معتقد نمی‌شود که آن چیز را می‌شناسد ... آن چیزی که یک شیء از آن درست می‌شود و خود آن هم باقی می‌ماند، علت [مادی] نامیده می‌شود. مانند مفرغ برای مجسمه و نقره برای پیاله. صورت یا الگوی مفهوم ماهیت و جنس آن، علت [صوری] خوانده می‌شوند. نخستین مبدأ حرکت یا سکون علت [فاعلی] نامیده می‌شود. مثلاً پدر، علت کودک است و به طور کلی صانع، علت مصنوع است. به علاوه علت به معنای غایت است یا به معنای «آنچه یک شیء برای آن است» مثلاً تندرستی علت راهپیمایی است زیرا در پاسخ این سؤال که «او چرا راهپیمایی می‌کند؟» می‌گوییم: «برای اینکه تندرست

شود» و می‌اندیشیم که با این پاسخ علت را بیان کرده‌ایم. همین سخن در مورد اعمال و وسائلی هم که پیش از نیل به غایت از آنها سود جسته می‌شود، صادق است مثلاً [استعمال] داروها برای نیل به تندرستی می‌باشد. بدین ترتیب تقریباً همه معانی اصطلاح «علت» را برشمردیم. چون اصطلاح «علت» معانی متعدد دارد پس معلوم می‌شود که شیء واحد علل متعدد دارد. مثلاً علت مجسمه، هم هنر مجسمه‌ساز است و هم مفرغ. اینها علل مجسمه‌اند از این جهت که مجسمه است نه از جهتی دیگر؛ ولی هر دوی آنها علت به یک معنی نیستند، زیرا یکی علت مادی است و دیگری علت به معنای مبدأ حرکت. همه معانی که برای علت برشمردیم تحت چهار نوع آشنا قرار دارند. پس عدد و طبیعت انواع علل همین است که گفتیم.<sup>۱</sup>

۱- ارسطو، سماع طبیعی، ص ۶۶ - ۶۸ (با اندکی تلخیص).

او در فصل هفتم همان کتاب، ذیل عنوان «عالم طبیعی در تحقیق و استدلال از چهار علت حرکت سود می‌جوید» آورده است:

پس روشن است که علل وجود دارند و عدد آنها همان است که پیشتر گفتیم. عدد علل برابر با عدد چیزهایی است که سؤال «چرا» به آنها برمی‌گردد. «چرا» یا در مورد اشیاء نامتحرک مثلاً در مورد موضوعات ریاضی به «چه چیز» برمی‌گردد یا به آنچه سبب حرکت شده است برمی‌گردد. مثلاً «چرا به جنگ رفتند؟» (زیرا حمله‌ای روی داده بود)؛ یا به غایت برمی‌گردد مثلاً می‌پرسیم: «برای چه؟» «برای اینکه حکومت کنند»؛ و یا در مورد اشیائی که متکون می‌شوند به ماده برمی‌گردد. از این رو علل اینها هستند و عددشان نیز همین است. چون علل چهار تا هستند پس عالم طبیعی باید همه آنها را بشناسند و مسائل مربوط به موضوعات مورد تحقیق خود را به همه آنها یعنی به ماده و صورت

و محرّک و غایت برگرداند تا بتوانند آن مسائل را به طریق مقتضی و متناسب با علم خود حل کنند.<sup>۱</sup>

اصطلاح «علل اربعه» در بسیاری از آثار فلسفی، از روزگار ارسطو تا دوره شیخ الرئیس و پس از وی تا روزگار ما همواره در کتاب‌های فلسفی رایج بوده است<sup>۲</sup>، به عنوان مثال علامه طباطبائی در این باره گفته است:

موضوع تقسیم علت به علل اربعه فاعلی، غائی، مادی [و] صوری از تقسیمات ارسطویی است. اگر فاعل را انسان فرض کنیم و آن سلسله افعال انسان را در نظر بگیریم که از نوع تصرف در ماده خارجی است نه افعال نفسانی از قبیل تصوّر و تصدیق و شوق و اراده و غیره، این تقسیم ارسطویی بسیار واضح است تصرفاتی که انسان در ماده خارجی می‌کند قائم به چهار رکن است:

۱- همان، ص ۸۱

۲- برای نمونه نک: ابن‌سینا، کتاب الشفاء، ج ۱، ص ۱۹؛ نراقی، شرح الالهیات من کتاب الشفاء، ج ۲، ص ۸۳۲؛ طباطبائی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۳، ص ۲۳۳،

پانوش ۱

... ماده، صورت، فاعل [که] خود انسان است که علت وجود دهنده فعل است [و] غایت یا علت غائی [یعنی] همان چیزی است که انسان فعل را به خاطر رسیدن به او انجام می دهد و البته غایت از آن جهت علت شمرده می شود که مکمل و متمم علت فاعلی است زیرا تصور غایت است که اراده انسان را بر می انگیزد و انسان را که در حد فاعل بالقوه است به حد فاعل بالفعل می رساند، پس علت غائی مندرج در علت فاعلی و علت فاعلی مندرج در علت غائی است. صورت همان فعلیت و حالتی است که انسان به ماده خارجی می دهد و آن همان است که معلول واقعی علت فاعلی است. ماده عبارت است از آن چیزی که صورت را قبول می کند و فعلیت را می پذیرد. علت اینکه به ماده و صورت علت گفته می شود این است که حقیقت هر شیء مادی، در خارج مرکب است از مجموع ماده و صورت و این مجموع در تحقق خود محتاج به این دو می باشد

و قبلاً گفتیم که معمولاً در مفهوم علیت توسعه داده می‌شود و به مطلق دو چیزی که یکی از آنها در واقعیت خود محتاج به دیگری است علت و معلول گفته می‌شود و از این رو، هر يك از ماده و صورت، علت مجموع مرکب بشمار می‌روند و به آنها علت مادی و علت صوری اطلاق می‌شود و علت اینکه بغایت علت اطلاق می‌شود همان است که گفتیم که علت غایی متمم و مکمل علت فاعلی است و اما اگر در مفهوم علیت توسعه ندهیم و علت را به همان معنای وجود دهنده و واقعیت دهنده بگیریم، تنها چیزی که شایسته است به او علت گفته شود همانا فاعل است و معلول این علت هم همان چیزی است که ما آن را صورت خواندیم.<sup>۱</sup>

۱- همان، ج ۳، ص ۲۳۳ - ۲۳۴ (با اندکی تصرف و تلخیص)

نيز محمدتقى قائنى خراسانى در مفتاح السعادة فى  
شرح نهج البلاغة آورده است:  
إنَّ العِلَّةَ لها مفهومَان:

أحدهما الشَّيْءُ الَّذِي يَحْصُلُ مِنْ وَجُودِهِ شَيْءٌ  
آخَرُ وَ مِنْ عَدَمِهِ عَدَمُهُ وَ ثَانِيهِمَا مَا يَتَوَقَّفُ عَلَيْهِ  
وَجُودُ الشَّيْءِ فَيَمْتَنِعُ بَعْدَهُ وَ لَا يَجِبُ بِوَجُودِهِ وَ  
إِنْ شِئْتَ قُلْتَ مَا يَلْزَمُ مِنْ عَدَمِهِ عَدَمُهُ وَ لَا يَلْزَمُ مِنْ  
وَجُودِهِ وَجُودُهُ وَ الْأَوَّلُ كَالنَّارِ مِثْلًا حَيْثُ يَلْزَمُ مِنْ  
وَجُودِهَا وَجُودُ الْحَرَارَةِ وَ مِنْ عَدَمِهَا عَدَمُهَا وَ هَذَا  
لَا يَتَصَوَّرُ إِلَّا فِي الْفَاعِلِ الْمَوْجِبِ كَالنَّارِ لِلْإِحْرَاقِ وَ  
الْمَاءِ لِلرَّطُوبَةِ وَ الْأَرْبَعَةَ لِلزَّوْجِيَّةِ وَ أَمْثَالُ ذَلِكَ سِوَا  
كَانَ الْمَعْلُولُ مِنْ لَوَازِمِ الْوَجُودِ الْخَارِجِي كَالْحَرَارَةِ  
الْمَتَوَقَّفَةُ عَلَى وَجُودِ النَّارِ فِي الْخَارِجِ أَمْ كَانَ مِنْ  
لَوَازِمِ الْوَجُودِ سِوَا كَانَ خَارِجِيًّا أَوْ ذَهْنِيًّا وَ بِعِبَارَةٍ  
أُخْرَى مِنْ لَوَازِمِ مَاهِيَةِ الْعِلَّةِ كَالزَّوْجِيَّةِ لِلأَرْبَعَةِ وَ  
الْفَرْدِيَّةِ لِلثَّلَاثَةِ. الثَّانِي إِنْ الْعِلَّةَ بِالْمَعْنَى الثَّانِي اعْنَى  
مَا يَلْزَمُ مِنْ عَدَمِهِ عَدَمُ الْمَعْلُولِ وَ لَا يَلْزَمُ مِنْ وَجُودِهِ  
وَجُودُهُ هُوَ الَّذِي اصْطَلَحُوا عَلَيْهِ بِالْعِلَّةِ التَّامَّةِ وَ  
غَيْرِهَا وَ أَمَّا الْأَوَّلُ فَهُوَ غَيْرُ تَامَّةٍ عَلَى الْأَقْوَى نَعَمْ قَدْ

یطلق علی الجزء الأخير من العلة التامة و يقال علیه السبب بمعنی اخصّ و قال بعضهم العلة بالمعنی الثانی تنقسم إلى علة تامة و هی التي لا علة غیرها علی الاصطلاح الاوّل و الی علة غیر تامة منقسمة إلى فاعل و مادة و صورة و غاية و تسمى بالعلل الأربعة و الأحسن أن یقال العلة اما أن تكون تامة أو غیر تامة و الثانی تنقسم إلى الفاعلية و المادية و الصورية و الغائية. الثالث إنّ العلة التامة قد تكون بسيطة كالعلة الأولى للمعلول الاوّل و لا اشکال فيه و قد تكون مرکبة كعلل الكائنات و قد ظهر لك انّ العلة المنقسمة إلى البسيطة و المركبة هی العلة التامة و العلة المنقسمة إلى العلل الأربعة لیست بتامة ثمّ إنّ اطلاق اسم العلة علی هذه الأربعة اعنی المادية و الصورية و الفاعلية و الغائية لیس بالاشترک كما توهم بل الحقّ انها مقولة علی الكلّ بالمعنی الثانی اعنی ما یلزم من عدمه عدم المعلول و لا یلزم من وجوده وجوده و یمكن أن یتدلّ علی انحصار العلل فی الأربع بانّ العلة اما أن تكون جزءاً للشیء أو لاتكون جزءاً منه و الاوّل ینقسم إلى ما

به يكون الشیء بالفعل و هو الصّورة و الى ما به  
 يكون الشیء بالقوّة و هو المادّة و الثانی أعنی ما  
 ليس بجزء إمّا أن يكون ما لأجله الشیء و هو الغاية  
 أو ما يكون به الشیء و هو الفاعل فهذه أربعة  
 أقسام و امّا وجه انحصار العلة التامة فى البسيطة  
 و المركّبة فلايحتاج إلى الدليل ضرورة انّ الشیء  
 لايخلو منهما لعدم الواسطة بين البسيط و المركّب  
 بل قد يقال انّهما من المتقابلين اللذین لايمكن  
 اجتماعهما و لا ارتفاعهما هذا و امّا تفصيل الكلام  
 فيها فموكول إلى محلّه.<sup>۱</sup>

بحث علل اربعة - که یک بحث فلسفی است - از  
 زمانی و بنا به دلایلی با مکتب شیخ احمد احسائی پیوند  
 خورده و مستمسکی برای ردّ و تخطئه او، مکتب وی و  
 عالمان این مکتب به شمار رفته است. با این توضیح  
 که شیخ احمد احسائی در آثار خویش - به عنوان یک  
 حکیم و نقاد فلسفه صدرائی - به بحث علل اربعة

۱- قاننى خراسانى، مفتاح السعادة فى شرح نهج البلاغة، ج ۷، ص ۵۲۵ - ۵۲۶

پرداخته و در برخی از کلماتش، پیامبر اسلام و اهل بیت او (محمد و آل محمد علیهم السلام) را علل اربعه عالم و مخلوقات و آفریدگان معرفی کرده است. آراء وی در این باره موجب این شده که بسیاری به او حمله کنند و این عقیده را از مصادیق غلو بشمارند و او را غالی بنامند. برخی از فقیهان در حمله به این افراد - کسانی که پیامبر و اهل بیت او علیهم السلام را علل اربعه دانسته اند - تا آنجا پیش رفته اند که حکم به کفر و نجاست آنها کرده اند! به عنوان نمونه شیخ عبدالنبی نجفی عراقی، در یکی از آثارش به نام معالم الزلفی فی شرح العروة الوثقی چنین آورده است:

لا إشکال فی نجاسة الغلاة و هم فريق من الناس یزعمون ربوبية فرد من أفراد البشر كالقائل بربوبية أميرالمؤمنین علیه السلام و تصورہ یمکن علی وجوه: أحدها انه هو فإنه تعالى ظهر بلاهوتيته فی الناسوت و کتم نفسه عن عباده و جعل لنفسه اسماً بشرياً و هو علیّ كما يقول بعض النصارى فی عيسى علی نبینا و علیه السلام و ثانيها: انه غیره

لكنه حلّ فيه و اتحد معه لكنه فنى جهة الإمكان و بقى الواجب و بعد الحلول و الاتحاد هو هو و لا إله فى الخارج الا هو و ثالثها: أنهم يعتقدون للواجب مرتبتين، مرتبة منه لا اسم له و لا رسم له و ليس قابلاً لان يعبد و مرتبة منه يكون له الأسماء الحسنى و هو الذى يدعى بأسمائه و يعبد كما عليه كلّ المرشد الصوفية و لذا يجعلون صورة الخبيث أو عكسه فى مقام العبادة و يخاطبونه كما نصّ به جماعة منهم و منهم ملأّ عبدالصمد الهمداني فى بحرالمعارف المطبوع و هكذا غيره الذين ذكر شيخ حرّ العاملى قدّه فى أمل الآمل: إني كتبت رسالة فى كفر عموم فرقهم بالأدلة أربعة [كذا و الصحيح الأدلة الأربعة] و من الأحاديث الواردة فى كفرهم أزيد من الف حديث و كذا ذكر فى روضات الجنان و جهات الكفر فيهم عديدة كما حكم به جماعة كالأردبيلي فى الحدائق و الجزائرى فى أنواره و فصلنا جهاته فى كتابنا الخزائن النبوية فلا شك فيه و فى نجاسته و رابعها: زعم إن الله خلق خلقاً موجوداً مجرداً ثم فوّض أمر خلقه العوالم

و تدبیرها و رتقها و فتقها أى شیء من الذرة إلى الذروة إليه مستقلاً فى الإيجاد و الأعدام و غیرهما و هو قد يظهر فى الناسوت كظهور جبرئیل على شكل دحية الكلبی أو سائر الملائكة على صورة الشباب من البشر كما فى قصة إبراهيم و لوط و أمثالهما و خامسها: يتعدى فى حقهم و يخرجونهم عن حدود البشرية فى الصفات الإلهية و يزعمون انه عالم بكل شیء و قادر على كل شیء و محیط بكل شیء إلى غیر ذلك كما علیه بعض الفريق من المسلمین بل يزعمون انهم علل الأربعة للعالم و لا ريب فى كفر تمام الفرق و لا يحتاج إلى دعوى الإجماع على بعض الفرق و التردد فى البعض و ان السبب فيه هو إنكار الضرورى أو غيره بل كل ذلك كفر بالذات يلحقه حكمه من النجاسات بضرورة من الأديان فيما ذا بعثوا عموم الأنبياء هل هو الآ لذلك فلا شك فى نجاستهم<sup>۱</sup>.

قضاوت و داوری درباره اینکه آیا سخنان شیخ احمد احسانى مصداق غلو است یا نه؟ مستلزم آن است که

۱- نجفی عراقی، معالم الزلفی فی شرح العروة الوثقى، ص ۳۵۲ - ۳۵۳

ابتدا سخنان او و شاگردان مکتب او را مورد مذاقه و بررسی قرار دهیم تا ببینیم که آیا سخنان مزبور - با توجه به توضیحات ایشان و چیزی که آنها از کلمات مزبور اراده کرده‌اند - از مصادیق غلوّ به شمار می‌رود یا نه؟ همچنین باید کلمات کسانی که نوشته‌های آنها را ردّ کرده‌اند نیز مورد بررسی قرار داده شود تا در نهایت متوجه شویم و بفهمیم که آیا اشکالات و ایرادات مزبور بر آنها وارد است یا خیر؟ و آیا آنها به درستی به کلمات شیخ و شاگردان او واقف شده‌اند و به حاقّ آن رسیده‌اند یا نه؟

امیدوارم که این نوشتار قدم کوچکی در راه آشنایی با آراء و عقائد شیخ احمد احسائی دربارهٔ پیامبر اسلام و اهل بیت او علیهم‌السلام به عنوان علل اربعهٔ عالم بوده باشد و بتوانم مراد حقیقی و منظور واقعی او را به خوانندگان برسانم و در نتیجه بدانیم که آیا آراء وی، از مصادیق غلوّ بوده است یا ثمرهٔ شناخت و معرفت وی به مقامات پیامبر اسلام و اهل بیت او علیهم‌السلام.



## فصل اول

اعتقاد به علیّت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله  
و ائمه علیهم السلام در آفرینش مخلوقات  
در آثار شیخ احمد احسائی





## فصل اول:

اعتقاد به علیّت پیامبر اکرم ﷺ و ائمه عاشرا در آفرینش مخلوقات در آثار شیخ احمد احسائی

مطالعه و دقت در آثار مختلف شیخ احمد احسائی نشان می‌دهد که او، پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار عاشرا را علل اربعه همه مخلوقات خداوند دانسته است. به عنوان مثال، او در جاهای متعددی از کتاب شرح الزيارة الجامعة الکبيرة در این باره سخن گفته است که در ذیل، عین کلمات وی آورده می‌شود.

الف: شیخ احمد احسائی در شرح فقره‌ای از یکی از ادعیه ماه رجب<sup>۱</sup>، نوشته است:

قال الحجّة عاشرا فی دعاء کلّ یوم من شهر رجب [فی بیان مقامات آل محمد عاشرا]: اعضاء

۱- برای فقره مزبور نک: طوسی، مصباح‌المتهدج، ص ۸۰۳ - ۸۰۴؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۳۹۳

و اشهاد و مئة و اذواد و حفظة وَ رُواد الخ ...  
و معنی انه سبحانه اتخذهم اعضداً لخلقہ ان  
الشیء لا یتقوم الا بمادته و صورته لتوقف وجوده  
على العلة المادية و العلة الصورية و لما خلق  
الله محمداً عليه السلام سراجاً منيراً، أشرق نوره حتى  
ملاً العمق الاكبر فخلق الله موادّ الاشياء غيبها  
و شهادتها مادّیها و غیر مادّیها و جواهرها و  
اعراضها من نور محمد عليه السلام و لما خلق الله  
علياً عليه السلام قمراً منيراً أشرق نوره حتى ملاً العمق  
الاكبر فخلق سبحانه صور الاشياء غيبها و شهادتها  
مادّیها و غیر مادّیها و جواهرها و اعراضها من نور  
على عليه السلام فالمادّة هي الأب و الصورة هي الأم و إلى  
هذا أشار عليه السلام أنا و على أبوا هذه الامّة ... فالمادة  
و الصورة اللتان هما العلتان اللتان لا یتقوم الشیء  
إلاّ بهما هما ركنا الشیء و عضده فقد اتخذهم  
اعضداً لخلقہ.<sup>۱</sup>

ب: نیز او در شرح زیارت جامعه کبیره، ذیل فقره  
 «و ارکان البلاد» آورده است:

المراد بكونهم أركان البلاد أنّ جميع الدنيا و  
 ما فيها لولا وجودهم فيها لساخت لأنّ وجودهم  
 علة لوجود الموجودات و وجود الموجودات قائم  
 بوجودهم قيام صدور لأنّ الشيء يتقوم بمادته و  
 صورته و نفسه فأما مادة جميع بلدان الدنيا و ما  
 فيها من الأنهار و الأشجار و الجبال و سائر ما  
 فيها من الجمادات و النباتات و الحيوانات فمن  
 فاضل شعاع أجسادهم و نريد بالفاضل حيث  
 يطلق في الأخبار و فيما كتبنا من رسائلنا و أجوبتنا  
 هو الشعاع فمعنى فاضل شعاع أجسادهم شعاع  
 شعاع أجسادهم و اجسادهم شعاع أجسامهم و  
 أمّا صورها فمن فاضل شعاع أشباحهم و أشباحهم  
 هي ظلّ النور و هي أبدان نورانية بلا ارواح كما  
 تقدم في الرواية و أمّا نفوسها فمن فاضل شعاع  
 نفوس بشريتهم.<sup>١</sup>

ج: و نیز در شرح زیارة الجامعة الكبيرة گفته است:  
 كل واحد منهم علیهم السلام علة تامّة لوجود العالم  
 فی صدورہ و فی بقائه فهو بالله علة فاعلية ... و  
 شعاعهم بمشية الله علة مادية ... و ظلّ هياكلهم  
 بارادة الله علة صورية و احوالهم بقدر الله علة  
 غائية.<sup>۱</sup>

د: و هم در آن کتاب آورده است:

إن الله سبحانه خلقهم علیهم السلام على اكمل وجهٍ  
 يمكن في مقام الخلق في اعتدال الامزجة و  
 التركيب بحيث لا يمكن ذلك الا في تأليف انوارهم  
 الذاتية و خلق من فواضل تلك الامزجة المعتدلة  
 و التألیفات المتسقة جميع الخلائق سواهم كل  
 شيء على حسب قابليته و جعلهم كما ذكرنا سابقاً  
 علل جميع الخلائق العلل الفاعلية لكونهم محال  
 مشيته و ألسنة ارادته و ايدى ايجاده و ابداعه و  
 العلل المادية لكون موادّ الاشياء من فاضل  
 انوارهم و اشعة وجوداتهم و العلل الصورية لكون  
 صور الاشياء من فاضل هيئات ذواتهم و حركاتهم

اعتقاد به علیّت پیامبر اکرم و ائمه به آفرینش مخلوقات

و اقبالاتهم و ادباراتهم للمؤمن على نحو التوالى و  
الموافقة و للكافر على نحو خلاف التوالى و على  
المخالفة و العلل الغائية لكون الاشياء السنة الشاء  
عليهم.<sup>۱</sup>

ه: همچنين در شرح فقرة «بكم فتح الله» از زیارت  
جامعه کبیره گفته است:

أقول: بكم فتح الله فى كل وجودٍ بل فى كل  
امكان امّا فى الایجاد فمن حيث كونهم العلل  
الاربع للخلق كله الخ.<sup>۲</sup>

و: و باز در کتاب شرح زیارة الجامعة الكبيرة - که  
به اختصار از آن به شرح زیارة یاد می شود - می گوید:  
فانّهم عليهم السلام فى ذلك كله المبدء و  
المعاد فالعلة الفاعلية بهم و العلة المادية منهم  
ای من شعاعهم و ظلّهم و العلة الصورية بهم على  
حسب قوابل الاشياء من خيرٍ و شرّ و العلة الغائية  
هم لانّ الاشياء خلقت لأجلهم.<sup>۳</sup>

ز: نیز در شرح زیارة به همین معنی اشاره کرده و

۱- همان، ج ۳، ۲۹۶

۲- همان، ج ۳، ص ۲۹۸

۳- همان، ج ۴، ص ۴۷

گفته است:

جميع الكائنات انما تكوّنت باربع علل الأولى  
الفاعلية و هي انما تقوّمت بهم لانهم محالّ مشية  
الله و ألسنة ارادته و اما الثانية فالعلة المادية و كلّ  
مكوّن انما خلق من فاضل انوارهم.<sup>۱</sup>

بنابر آنچه ذکر شد سخنی نیست در اینکه  
شیخ احمد احسائی، معصومین علیهم السلام را علل اربعه  
ماسوی الله دانسته است. این اعتقاد - چنانکه گذشت -  
از روزگار وی تا کنون، باعث شده است که بسیاری در  
غالی دانستن او تردید نکنند هرچند - چنانکه خواهیم  
گفت - برخی از شاگردان مدرسه وی با توضیح کلام  
وی، در صدد دفاع از او برآمده‌اند.<sup>۲</sup>

برخی از پیروان وی نیز همین عقیده را داشته و در  
آثار خویش به آن تصریح کرده‌اند. به عنوان نمونه سیّد  
کاظم رشتی گفته است:

و لما كان جسده الشريف علة لوجود جميع  
الأجساد و جسمه علة لجميع الأجسام كان محيطاً

۱- همان، ج ۴، ص ۷۸

۲- در ادامه به برخی از این دفاعیات به تفصیل اشاره می‌شود.

بجميعها ... إن عقله علة العقول و روحه علة الأرواح و نفسه علة النفوس.<sup>۱</sup>

یعنی جسد شریف پیامبر ﷺ علت و دلیل وجود همه اجساد است و جسم شریف شان علت و دلیل وجود همه اجسام است، لذا آن حضرت به همه آنها [= اجسام و اجساد] احاطه کامل دارند ... همانا عقل پیامبر ﷺ علت همه عقول و روح و نفس ایشان، علت همه نفوس است.

نیز ابوالقاسم خان ابراهیمی گفته است:

پیغمبر و ائمه اطهار علیهم السلام به ضرورت اسلام و مذهب، اول ما خلق الله اند؛ پس بنابراین مظهر و مبدأ جمیع کمالات پروردگارند؛ زیرا کسی از ایشان نزدیک تر به خدا نیست؛ پس مظهر علم پروردگار ایشان اند. قدرت پروردگار در کف ایشان است. محل اراده پروردگار ایشان اند و فاعل و محرک در ملک به امر پروردگار ایشان اند و امر و نهی خداوند به وسیله ایشان شده و علت

۱- رشتی، کشف الحق فی مسائل المعراج، ص ۴۴

غایی وجود این خلق که بندگی خداست. به  
وسیلهٔ ایشان باید بروز بکند.<sup>۱</sup>

---

۱- ابراهیمی، اجتهاد و تقلید، ص ۱۱۲

## فصل دوم

### انکار عقیدہ شیخ احمد احسائی





## فصل دوم :

## انکار عقیده شیخ احمد احسائی

چنانکه گفته شد، برخی اعتقاد به اینکه پیامبر و اوصیای معصوم وی علیه السلام علل اربعه جهان و جهانیان هستند را نپذیرفته‌اند و چنین باوری را خطا و از مصادیق غلو و باطل دانسته و حتی برخی از فقیهان، کسانی که چنین باوری داشته باشند را کافر و نجس العین دانسته‌اند.<sup>۱</sup> آنها از روزگار حیات شیخ تا روزگار کنونی ایرادهایی بر این عقیده گرفته‌اند و ما اینک تنها به عنوان نمونه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف: در مقاله‌ای با عنوان «دیدگاه‌های غالبانه شیخیه در خصوص مقامات ائمه اطهار علیهم السلام با محوریت اندیشه‌های شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی» که در فصلنامه علمی - پژوهشی انتظار موعود (سال ۱۸،

۱- برای نمونه نک: نجفی عراقی، معالم الزلفی فی شرح العروة الوثقی، ص ۳۵۲-۳۵۳

شماره ۶۰) به چاپ رسیده است، می خوانیم:

با نگاه به آثار شیخیه، خصوصا آثار مؤسسان اصلی شیخیه (شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی) رگه‌هایی از غلو، از سوی آنان در اصول پنجگانه دین به چشم می‌خورد که بستر مساعدی برای دیگر اعتقادات آنان شده است. این فرقه، به عنوان یکی از فرقه‌های غالی منتسب به امامیه، به تبع رهبران اصلی خود، با ادعای محبت امامان علیهم السلام در حق ایشان دچار گزافه‌گویی شده، معتقدند ائمه اطهار علیهم السلام، علل اربعه آفرینش، مبدأ پیدایش هستی، عین اسماء و صفات خداوند و محال مشیت پروردگار بوده و بر این باورند که خداوند پس از خلقت عالم، تدبیر امور آفرینش را به حضرت امیر علیه السلام تفویض کرده است.... این فرقه به طور خاص در بحث امامت، برای امامان علیهم السلام قدرت‌ها و مقاماتی ادعا کرده که خود ائمه علیهم السلام این مقامات را از خود نفی کرده و افراد را از غلو در حق ایشان نهی کرده‌اند. به

عنوان مثال شیخیه، ائمه اطهار علیهم السلام را علل اربعه

آفرینش و علت تامّ خلقت پنداشته اند.<sup>۱</sup>

نویسنده می افزاید:

احسائی مکرراً اهل بیت عصمت علیهم السلام را با این عنوان که ایشان واسطه ایصال فیض از خالق به مخلوقات اند، شریک خداوند در خلقت دانسته و معتقد است اهل بیت علیهم السلام علت تامّه وجودات هستند ... احسائی در شرح فقرات متعدّد از زیارت جامعه کبیره، مدعی است ائمه اطهار علیهم السلام علل چهارگانه آفرینش هستند. وی مدعی است از آنجا که اهل بیت علیهم السلام محل و ظرف مشیّت خداوند هستند، ایشان علت تامّ خلقت و به تعبیر وی، علت فاعلی خلقت اند ... در توضیح سه نوع دیگر علت، وی مدعی است نور اهل بیت علیهم السلام، علت مادی خلقت خلائق

۱- مسلم محمدی و محمد محمدی، دیدگاه‌های غالیانه شیخیه در خصوص مقامات ائمه اطهار علیهم السلام با محوریت اندیشه‌های شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی در: فصلنامه علمی - پژوهشی انتظار موعود، سال ۱۸، شماره ۶۰، ص ۹۵ - ۹۶

است و خداوند اشیاء را از نور اهل بیت علیهم السلام آفریده است. علت صوری نیز صورت اشباح ایشان و علت غایی نیز خود ایشان هستند؛ به این معنی که همه مخلوقات به خاطر ائمه معصوم علیهم السلام و برای ایشان به درجه خلقت رسیده‌اند.<sup>۱</sup>

نویسندگان دیگری در مقاله‌ای با عنوان «امام علت اربعه عالم: نقد و بررسی نظریه شیخیه در مورد جایگاه امامت» قائل شده‌اند که فرقه شیخیه در مسأله امامت، همان گونه که از ظاهر بسیاری از عبارات‌شان برمی‌آید، ائمه اطهار علیهم السلام را علل اربعه کائنات؛ یعنی علت فاعلی، مادی، صوری و غایی جهان هستی معرفی کرده‌اند و بر همین مبنا معتقدند اهل بیت علیهم السلام کمک کار خدا در امر خلقت‌اند.<sup>۲</sup> آنها در ادامه چنین آورده‌اند:

فرقه شیخیه که از فرق شیعه محسوب می‌شود، با بیان اندیشه‌هایی همچون «علت اربعه عالم

۱- همان، ص ۱۰۰، ۱۰۲-۱۰۳

۲- اسفندیاری، «امام علت اربعه عالم: نقد و بررسی نظریه شیخیه در مورد جایگاه امامت» در: معرفت، سال بیست و هشتم، شماره سوم، پیاپی ۲۵۸، خرداد ۱۳۹۸، ص ۲۵

بودن امامان معصوم علیهم السلام کمک کار بودن ائمه علیهم السلام در امر خلقت و ... باعث تخریب چهره حقیقی شیعه در موضوع امامت شده‌اند و عملاً این نظریات دست آویزی برای معاندان تفکر ناب شیعی شده است ... شیخ احمد در بیانات و کتب خویش، توجه وافری به مسائل مربوط به امامت از جمله اثرگذاری امام در عالم خلق داشته است به گونه‌ای که در این راستا شرحی مبسوط بر زیارت جامعه کبیره نگاشته است. از نگاه احسانی راه تحصیل معارف منحصر در توسل به معصومان علیهم السلام و مراجعه به آثار ایشان است. وی در ذیل تفسیر عبارت «و خزّان العلم» به شکل ناصحیحی به تبیین جایگاه علمی ائمه اطهار علیهم السلام پرداخته است به طوری که در نظر او آدمی قادر به درک هیچ یک از علوم به نحو استقلال و خارج از مسیر معصومان علیهم السلام نیست ... شاخصه اندیشه او در این زمینه توجه خاصی است که وی به جنبه‌های تکوینی امام

نشان می‌دهد از جمله در بازگو کردن این عقیده که پیامبر و امامان علیهم السلام برترین مخلوقات خداوند و واسطه فیض او هستند. وی آنان را ذیل عباراتی همچون «الدعاة إلى الله، الأدلاء على مرضات الله، معدن الرحمة، أركان البلاد و آثاركم في الآثار و...» با عباراتی همچون «لأنّ وجودهم علة لوجود الموجودات ...» «علل اربعة كائنات (علت‌های فاعلی، مادی، صوری و غایی) معرفی می‌کرد و معتقد بود آنها علل اربعة یعنی علت فاعلی، مادی، صوری و غایی جهان هستی می‌باشند.<sup>۱</sup>

در ادامه مقاله می‌خوانیم:

باید دانست که در مباحث فلسفی، هریک از این اقسام چهارگانه تعاریف مشخصی دارد که همگی نقش علت معده بودن دارند و بیانگر وجه و جنبه نیازمندی پدیده به علت حقیقی است. احسائی به استناد مضامین حدیثی، کمال هر یک از چهار جنبه علیت را در وجود پیامبر

و امامان علیهم السلام نشان می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که آنان علل اربعه کائنات هستند... به اعتقاد شیخ احمد احسائی، معصومان علیهم السلام از آنجا که محل مشیت و اراده خداوند هستند و اراده آنان، اراده خداست، بر این اساس علت‌های فاعلی موجودات جهان می‌باشند و از سوی دیگر به علت اینکه مواد موجودات، از شعاع انوار و وجودات معصومان علیهم السلام هستند، علت مادی آفرینش نیز محسوب می‌شوند. همچنین علت صوری بودن معصومان علیهم السلام به این دلیل است که صورت‌های اشیاء از صورت‌های مقامات و حرکات و اعمال آنها پدیدار می‌گردد. البته صورت مؤمنان همانند معصومان علیهم السلام و صورت کافران مخالف صورت آنان است. در نهایت معصومان علیهم السلام علت غایی عالم‌اند؛ زیرا اگر آنها نبودند چیزی خلق نمی‌شد و خلقت موجودات به خاطر خلقت معصومان علیهم السلام است.<sup>۱</sup>

از جمله آثار دیگری که به شیخ احمد احسائی تاخته کتابی است با عنوان « شیخیه نقطه آغازین انحراف! » نویسنده در بخشی از کتاب - و پس از توضیح اصطلاح علت و ذکر اقسام آن - می نویسد:

رهبران شیخیه برای ائمه اطهار علیهم السلام جایگاهی بسیار رفیع تر از جایگاه واقعی ایشان قائل شده و در آثار خود عبارات بسیاری را بیان کرده اند که همه دلالت بر غلو و تفویض رهبران این فرقه نسبت به ائمه اطهار علیهم السلام دارد. با بررسی عبارات بیان شده از سوی رهبران این فرقه می توان گفت: احسائی و پیروانش حداقل در سه جنبه عباراتی را در مورد ائمه اطهار علیهم السلام بیان کرده اند که موجب شده است در گروه غالیان و مفوضه قرار گیرند. این سه جنبه عبارت اند از:

- [۱] علل اربعه خلقت دانستن ائمه اطهار علیهم السلام.
- [۲] معرفی ائمه اطهار علیهم السلام به عنوان خدایان ظاهر در میان خلق.
- [۳] قابلیت حلول روح ائمه اطهار علیهم السلام در جسم

دیگر انسان‌ها.<sup>۱</sup>

نویسنده سپس می‌افزاید:

یکی از ابعاد و جنبه‌های غلو رهبران فرقه شیخیه در مورد جایگاه ائمه اطهار علیهم‌السلام در عالم هستی، عقیده ایشان نسبت به علل اربعه بودن ائمه اطهار علیهم‌السلام است. در آثار رهبران و بزرگان این فرقه در این باره عبارات بسیاری بیان شده که از میان این عبارات می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: شیخ احمد احسائی در مورد علل اربعه بودن ائمه اطهار علیهم‌السلام در کتاب شرح الزيارة الجامعة الكبيرة ... آورده است: علت فاعلیه و علت مادیه ایشان اند ... علت صوری نیز ایشان اند و علت غایی هم ایشان اند زیرا که همه اشیا عالم یا به خاطر ایشان خلق شده و یا به خاطر دوستداران و پیروان ایشان ... ادعای رهبران فرقه شیخیه در این زمینه به قدری غیرقابل توجیه و غیرقابل انکار بوده که حتی برخی از طرفداران این فرقه نیز نسبت به

این مسأله عکس العمل‌هایی را نشان داده و علیه این قبیل از عقائد باطل ایشان موضع گرفته‌اند. به عنوان مثال عبدالحسین نوایی علی‌رغم آنکه در آثار خود از رهبران این فرقه به بزرگی یاد کرده است، نسبت به عقیده شیخیه در مورد علل اربعه دانستن ائمه اطهار علیهم السلام موضعی مخالف گرفته و در این باره آورده است: شیخ احمد احسائی در کتاب شرح زیاره خود، در حق ائمه علیهم السلام تا بدان جا غلو کرده که خلقت زمین و آسمان بلکه کلیه موجودات را به خاطر ایشان می‌داند و ائمه علیهم السلام را علل اربعه خلقت می‌شمارد. علل اربعه یعنی علت فاعلی و علت غایی و علت صوری و علت مادی از مختصات فلسفه ارسطو است که شیخ آنها را در مذهب وارد نموده است. پس از این بیان طبعاً این موضوع پیش می‌آید که اگر ائمه علیهم السلام موجد خلقت باشند، پس خدا چه می‌کند؟ یا العیاذ باللّه وجودش باطل است یا

آنکه قدرت خود را تفویض ائمه علیهم السلام نموده که  
در این صورت نیز وجودش عاطل خواهد بود.<sup>۱</sup>



## فصل سوم

اشکالات منکرین

علیّت پیامبر اسلام و ائمه اطهار علیهم السلام

برای آفرینش عالم





## اشکالات منکرین علیّت پیامبر اسلام و ائمه اطهار علیهم السلام برای آفرینش عالم

منکرین اعتقاد به اینکه پیامبر اسلام و اهل بیت وی علیهم السلام علل اربعه کائنات هستند، در کلام شیخ احمد احسائی اشکال‌هایی کرده و استدلال‌هایی آورده‌اند که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود.

### اشکال اول

علت تامّ، علتی است که وجود معلول تنها به وجود او وابسته بوده و در صورت معلوم شدن، معلول نیز منعدم خواهد شد ... وجود و عدم معلول، تنها بر وجود و عدم علت تامّ متوقف است. به عبارت دیگر، معلول تنها از این علت، هستی و قوام می‌یابد و جز این علت، هیچ علت دیگری در پیدایش یا بقای معلول، دخیل نیست. با فرض این نکته، لازم اینکه اهل بیت علیهم السلام، به تصریح احسائی در صدور و بقای عالم، علت تامّ باشند، یکی

از این سه مورد است:

(الف) انکار لزوم وجود خداوند.

(ب) انکار خلقت عالم توسط خداوند.

(ج) حداقل تفویض کلّ خلقت از خدا به ائمه اطهار علیهم السلام.

هرچند احسائی در ادامه مدعی می شود که اهل بیت علیهم السلام به اذن و اراده خداوند، خلق می کنند؛ با نگاه به هندسه فکری او در ادعاهایی که از وی گذشت، عمیقاً به تفویض معتقد است. علاوه بر مطالب مذکور، تمام اختلافات شیعه امامیه با مکاتب غالی در همین نکته نهفته است که اساساً خلقت، اولاً و بالذات و استقلالاً از آن خداست و هیچ کس از جمله ائمه علیهم السلام در خلقت عالم هیچ نقشی نداشته است و نداشته اند... پر واضح است که علاوه بر مستند نبودن این ادعاء به ادله و اسناد معتبر دینی، خداوند در خلقت، «لا من شیء» خلق کرده و بر اساس تصریحات متعدّد قرآن کریم، پروردگار قادر و توانا، در خلقت، نه تنها به ماده هیچ نیازی ندارد، بلکه به صرف اراده (امر گن) همیشه خلق می کند. نیز بر اساس ادعای احسائی اگر هر پدیده ای در خلقت بر

علت مادی و صوری متوقف است، سؤال اینجاست که پس اولین ماده‌ای که خداوند از آن، همهٔ اشیاء را خلق کرده، از کجا آمده و علت مادی و صوری آن ماده چه بوده است؟ این مسأله تا بی نهایت دچار تسلسل شده و تسلسل نشانهٔ بطلان ادعای احسائی است. شاید کسی در دفاع از احسائی بگوید: مادهٔ اولیهٔ همهٔ خلائق، نور محمد و آل محمد علیهم‌السلام بوده است. در پاسخ بیان می‌شود که بنابر عموم کلام احسائی، بالاخره نور محمد و آل محمد علیهم‌السلام نیز شیئی از اشیاء است که علت مادی و صوری می‌طلبند، لذا باز سؤال می‌شود که علت مادی و صوری نور محمد و آل محمد علیهم‌السلام چه بوده است؟ با این بیان روشن شد که اعتقاد به علل اربعهٔ آفرینش بودن اهل بیت عصمت علیهم‌السلام در میان اسناد معتبر دینی هیچ پایه‌ای ندارد.<sup>۱</sup>

## اشکال دوم

برخی دیگر در ردّ اعتقاد شیخ چنین گفته‌اند:

هریک از علت‌های چهارگانه در تحقق هر پدیده‌ای نقش دارند و برای آن ضروری می‌باشند و به سهم خود در تحقق و ایجاد پدیده‌ها دخیل و سهم می‌باشند. بر این اساس می‌توان گفت که انسان و برخی موجودات نیز می‌توانند نقش علت فاعلی، غایی و ... داشته باشند؛ اما سؤال محوری آن است که نقش و جایگاه آن علت در عالم هستی چگونه است؟ قبل از پرداختن به این سؤال اساسی لازم است که رابطهٔ هریک از علل چهارگانه با یکدیگر معین شود و سپس به تبیین جایگاه هریک از این علل با علت‌العلل پرداخته شود. باید گفت که به حسب نسبتی که بین علل چهارگانه با خود معلول در نظر گرفته می‌شود، علت‌های مادی و صوری را علت‌های داخلی و علت‌های غایی و فاعلی را علت‌های خارجی می‌نامند؛ زیرا علت مادی و علت صوری خارج از حقیقت معلول نیستند چرا که ماده یا علت مادی حامل استعداد شیء است

و صورت یا علت صوری مناط فعلیت معلول است یعنی معلول در مرحله قوّه و استعداد ماده نامیده می‌شود و همان معلول در مرحله فعلیت صورت نامیده می‌شود؛ پس هر یک از ماده و صورت دو مرحله واحد از یک واحد می‌باشند یعنی علت مادی در مرحله قبل از علت صوری حامل قوّه و استعداد معلول و علت صوری در مرحله بعد از علت مادی، مناط و فعلیت معلول است؛ پس رابطه دو علت داخلی یعنی علت مادی و علت صوری از نوع رابطه دو مرحله از یک واقعیت است. در مورد اینکه رابطه علت غایی و علت فاعلی چیست؟ پاسخ آن است که علت غایت و علت فاعلی نیز مانند علت مادی و علت صوری نوعی وحدت دارند به این معنی که در برخی از موارد فاعل به منزله [ماده] غایت و غایت به منزله صورت فاعل است؛ پس علت غایی مکمل و متمم علت فاعلی است ... اما در رابطه با ارتباط این علل با علت‌العلل

نیز باید توجه داشت که چون عالم هستی دار علت و معلول است؛ لذا هیچ پدیده‌ای بدون علت موجود نمی‌شود و بسیاری از موجودات بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و در واقع علت برای پدیده‌های متعدد می‌شوند و آنچه به عنوان جواب برای مسأله اساسی و ارتباط این علت با علت‌العلل می‌باشد. این نکته است که هیچ علت و معلولی در این نظام هستی شأنیت استقلال و امکان بالذاتی ندارد و هر آنچه که به عنوان علت شناخته می‌شود در واقع علل معدّه (و معدات) می‌باشند و علیت و اثربخشی آنها مأذونه است و هرگز از خود استقلال بالذات ندارند و امکان آنها امکان بالغیر است و تنها خداوند تبارک و تعالی (واجب الوجود بالذات) است که علت‌العلل و فاعل مستقل محسوب می‌شود و هر آنچه که اتفاق می‌افتد همه و همه به اذن و مشیت و اراده او انجام می‌پذیرد کما اینکه قرآن کریم نیز به این مسأله متعدد اشاره

کرده است: من ذا الذی یشفع عنده إلاّ باذنه<sup>۱</sup> و ما تسقط من ورقة إلاّ یعلمها<sup>۲</sup>. پس باید نتیجه گرفت که ارتباط علت‌های چهارگانه با علت‌العلل در واقع از سنخ ارتباط رابط با مستقل است یعنی جایگاهی مآذونه و غیرمستقل برای این علت‌های چهارگانه ثابت است که بدون خواست و اراده علت‌العلل، آنها هیچ نقش و اثربخشی نخواهند داشت.<sup>۳</sup>

نویسنده سپس به ارائه دادن استدلالش پرداخته و گفته است:

با توجه به آنچه که در مورد انواع علت و نحوه ارتباط علت‌های چهارگانه با یکدیگر و همچنین رابطه آنها با علت‌العلل بیان شد، روشن می‌شود این تصور که «ائمه علیهم السلام علت‌های چهارگانه عالم» می‌باشند، اشکالات متعددی را در بر

۱- بقره: ۲۵۵

۲- أنعام: ۵۹

۳- اسفندیاری، "امام علت اربعه عالم: نقد و بررسی نظریه شیخیه در مورد جایگاه امامت" در: معرفت، سال بیست و هشتم، شماره سوم، پیاپی ۲۵۸، خرداد ۱۳۹۸،

خواهد داشت که هرگز قابل دفاع نیست و مخالف عقل و نقل می‌باشد چه اینکه اگر قرار باشد ائمه علیهم السلام از این زاویه و با این تبیین شیخیه علت فاعلی، غایی، صوری و مادی عالم باشند به طور کلی مباحثی همچون توحید در خالقیت، ربوبیت و ... نقض خواهد شد؛ چرا که واجب‌الوجودی که به عنوان خداوند عالم اثبات می‌شود هیچ‌گونه نیاز و نقصی ندارد و محتاج کمک دیگران نیست. علاوه بر این خود اهل بیت علیهم السلام مخلوق او هستند و وجود خود را تماماً از وی گرفته‌اند پس قطعاً نیازمندی و احتیاج خداوند کاملاً پنداری غلط و موهوم خواهد بود؛ چرا که با آیاتی همچون *الله الصمد* و لا شریک له<sup>۲</sup> منافات دارد. البته اشاره خواهد شد که چون محصول باورهای شیخ احمد، عدم توحید بالذات حق بوده بر این اساس خداوند را

۱- اخلاص: ۲

۲- انعام: ۱۶۳

حقیقتی نیازمند تصور کرده است. مطابق دیدگاه احسائی چون شعاع نور ائمه علیهم السلام اساس و علت مادی همه عوالم خلقت است؛ پس باید آن شعاع نیز مادی و جسم باشد؛ اما ماده و جسم، نیازمند جا و مکان است و آیا آن مکان قبل از شعاع نور آنها بوده یا بعد از آنها؟ و یا اصلاً نبوده است؟ اگر آن شعاع، لامکان باشد مگر می‌شود چیزی حادث و مادی باشد، اما مکان نداشته باشد؟ طبق آنچه در تعریف علت مادی بیان شد، معنای علت مادی آن است که وجود آن (علت مادی) ماده برای چیزی باشد که ایجاد می‌شود. در این فرض - و بر اساس قول شیخ احمد - وجود هر چیزی در این عالم متوقف بر ماده، وجود مادی ائمه علیهم السلام خواهد بود؛ اما سؤال می‌شود که آن ماده چگونه ماده اول شده است؟ اگر گفته شود خداوند آن را خلق کرده است مطلوب ما ثابت است زیرا مشخص می‌شود که این خداوند است که به خودی خود آن را ایجاد

کرده و علت‌های سه‌گانه نیز در مورد خداوند ثابت و صحیح خواهد بود؛ ولی اگر گفته شود که علت مادی حقیقت محمدیه است آنگاه با آنچه که در روایات آمده مخالف می‌باشد چرا که در روایات متعدد مخالف این بیان ذکر شده است ... البته باید اذعان کرد که روایات بسیاری در تعیین و تبیین نقش ائمه معصومان [کذا!] وجود دارد که به طور شفاف، ولایت و سرپرستی تکوینی، تشریحی و هدایت درونی را اثبات می‌کند؛ زیرا امام علیه السلام علاوه بر اینکه در حوزه تشریحی و زعامت سیاسی و تربیت اخلاقی بر مسلمانان ولایت دارد، از ولایت تکوینی نیز برخوردار است و این به دلیل مقام والای اوست... اما پوشیده نماند که ولایت تکوینی و هدایت درونی ... نیز تجلی ولایت و هدایت تکوینی و تشریحی خداوند است... همچنین علماء و حکمای بسیاری بر این مطلب تصریح کرده‌اند و بر این نکته اساسی - که اشکال کلیدی نظریه

شیخیه نیز محسوب می‌شود پافشاری و تأکید فراوان کرده‌اند از جمله امام خمینی در این زمینه تصریح می‌کنند که وجود موجودهای امکانی دیگر به واسطه وجودهای نورانی ائمه علیهم‌السلام نشئت گرفته است و آنان در حقیقت واسطه فیض الهی به خلق هستند: *إنهم وسائط بین الحقّ و الخلق و روابط بین الحضرة الوحدة المحضة و الكثرة التفصیلیة و فی هذه الفقرة بیان وسائطهم بحسب أصل الوجود و كونهم مظهر الرحمانية هی مفيض أصل الوجود ... فبهم يتمّ دائرة الوجود و يظهر الغیب و الشهود و یجرى الفیض فی النزول و الصعود ... امام راحل در ادامه متذکر می‌شود که چون مقام و قدرت ائمه اطهار و همچنین پیامبر اسلام در طول قدرت الهی قرار داد و حیثیت استقلالی ندارد؛ لذا از سنخ تفویض باطل و محال محسوب نمی‌شود. ایشان درباره نقش ولایت تکوینی امامان علیهم‌السلام در اداره عالم می‌نویسد: توسط نفس شریف ولی کامل و امام*

هر عصر و قطب هر زمان، تغییرات و تبدیلات در عالم طبع واقع شود؛ بنابراین هریک از جزئیات طبیعت را خواهد بطئی الحركه کند و هریک را خواهد سریع کند و هر رزقی را خواهد توسعه دهد و هریک را خواهد تضییق کند و این اراده اراده حق است و ظلّ و شعاع اراده ازلیه و تابع فرامین الهیه است چنانچه ملائکة الله نیز از خود تصرفی ندارند ... آیت الله جوادی آملی نیز چنین می نویسد: انسان‌های کامل که خلیفه خدا و مجرا و مجلای فیض او هستند، رابط غیب و شهودند؛ زیرا سبب بهره‌مند شدن موجودات از فیض وجود می‌گردند. به بیان دیگر اگر آنها نمی‌بودند پیوندی میان خدا و مخلوقات نبود و فیوضات خداوند مجرا و مجلای پیدا نمی‌کرد یعنی هیچ چیز خلق نمی‌شد.<sup>۱</sup>

## اشکال سوم

اشکال بعدی بر باور شیخ احمد که می گوید: « علت مادی تمامی آفریده‌ها شعاع ائمه علیهم‌السلام است و خداوند از آنان در آفرینش مخلوقات خود کمک گرفت»، آن است که ماده و صورت تنها در اجسام مادی قابل تصور است؛ ولی در مجردات مانند فرشتگان و عالم ارواح، قبل و بعد از خلقت نه نیازی به ماده دارند و نه صورت؛ زیرا به طور کلّ مجردات (همان گونه که از نام‌شان پیداست) خالی و جدای از ماده و به تبع از صورت هستند. حال سؤال اینجاست که چگونه در خلقت مجردات که بی‌نیاز از ماده هستند و یا در خلقت مادیات و اجسام که به اصطلاح اجسام کثیف نامیده می‌شوند، از ائمه علیهم‌السلام و شعاع آنها کمک گرفته شده است؟ به عبارت دیگر مگر از نور که منشأ روشنایی است، ظلمت و تاریکی ایجاد خواهد شد؟ ... باید اذعان کرد که همگان - حتی شیخ احمد - قبول دارند که نور ائمه علیهم‌السلام پاک بود و خودشان طاهر و مطهر بودند. حال چگونه می‌شود که کافران، پلیدان، ابلیس و موجودات پست مرکب از مادیات نیز

از شعاع نور آل محمد علیهم السلام باشند؟ و تمامی آنها به شکل حضرت علی علیه السلام محقق شوند؟ اما به دور از تعبیر عرفانی و ذوقی تا آنجایی که معلوم است، نه صحرا، نه کوه و نه دریا، نه آسمان و ... به شکل و سیمای هیچ یک از ائمه علیهم السلام نیستند و نکته مهم و دقیق آن است که از اشعه و نور نیز نه خاک و نه سنگ و ... ساخته نمی شود؛ زیرا نور نمی تواند حرکت و سیر قهقرائی داشت باشد و نور تولیدکننده ظلمت و تاریکی نخواهد بود بلکه تاریکی و ظلمت جز عدم وجود نور نیست و مفهومی وجودی ندارد. قرآن به صراحت می گوید که ما انسان را از خاک آفریدیم... اما شیخ می گوید: خداوند همه چیز را از شعاع اهل بیت علیهم السلام آفرید. حال در اینجا گفته قرآن را باید صحیح دانست و یا گفته شیخ را؟ همچنین باید دانست این قول شیخ که گفته است: معصومان علت غایی عالم اند؛ زیرا اگر آنها نبودند چیزی خلق نمی شد نیز باطل و مردود است؛ چرا که قرآن نیز علت غایی خلقت، شناخت خداوند و معرفت به او و در نهایت لقاء و وصول به حضرت حق بیان شده است که این

مطلب نیز دلیل بر بطلان سخن شیخ احمد در این باره است که علت و هدف غایی خلقت ائمه علیهم السلام باشند.<sup>۱</sup> با وجود این، مستشکل در ادامه از سخن خویش عدول کرده و رأی شیخ احمد احسائی را قبول نموده چنانکه در ادامه آورده است:

اما از روایاتی همچون بنا عبد الله و لولانا ما عرف الله و بعبادتنا عبد الله عزوجل و لولانا ما عبد الله که در این زمینه وجود دارد و از اقسام علت و ارتباط و جایگاه هریک در تأثیرگذاری خویش به دست می‌آید که امام در جهان دو نقش فاعلی عام و خاص دارد؛ نقش فاعلی خاص مربوط به تصرفات ویژه‌ای است که در مواقع و مواردی خاص در عالم طبیعت اعمال می‌کند و کارهای خارق‌العاده‌ای را برای اثبات مقام الهی خود یا مقاصد و مصالح الهی دیگری انجام می‌دهد. نقش فاعلی عام نیز به نظام کلی جهان مربوط است بدین صورت که او مظهر و مجرای مشیت

و قدرت خداوند در نظام عالم است... حتی اگر اسباب و عوامل فراطبیعی دیگری نیز در برپایی نظام طبیعت مؤثر باشند - همچون فرشتگان که در حوادث طبیعی نقش سببی و فاعلی دارند - باز وجود اهل بیت علیهم السلام نیز در مورد آنها تأثیر سببی و فاعلی دارد در نتیجه تأثیر سببی و فاعلی اهل بیت پیامبر کل عالم آفرینش را فراگرفته است.<sup>۱</sup>

نویسنده سرانجام چنین نتیجه گرفته است که علیت امام در نظام طبیعت و در سطحی فراتر، در نظام خلقت به دو گونه فاعلی و غایی امکان پذیر است؛ زیرا اگرچه فاعل و غایت بالذات همه موجودات، وجود خداوند است؛ ولی چون نظام آفرینش بر اساس علیت و سببیت استوار گردیده است و در حدوث و بقای موجودات و اسباب طبیعی و غیرطبیعی دخالت دارد؛ وجود امامان علیهم السلام در سلسله علیت فاعلی و غایی جهان قرار دارد... همچنین با توجه به نقش فاعلی عام و خاص

ائمه علیهم السلام در عالم هستی، جمله‌های بکم ینزل الغیث... و بکم ینفس الهمّ و بکم یکشف الضّرّ نیز بیانگر نقش سببی و فاعلی اهل بیت علیهم السلام در حوادث جزئی عالم طبیعت می‌باشد. بر این اساس اهل بیت پیامبر علیهم السلام در سطحی بالاتر از سایر عوامل و علل طبیعی و فراطبیعی بر کل اسباب طبیعی و فراطبیعی تأثیر می‌گذارند و ملائکه الهی نیز در این جهت تحت فرمان ایشان هستند.<sup>۱</sup>

به این ترتیب او در مقام استدلال آوردن به همان نتیجه‌ای رسیده که شیخ احمد احسائی و شاگردان مدرسه وی گفته‌اند و در ادامه و با استشهاد به کلمات آنها خواهیم دید که آنها هم هیچگاه پیامبر و ائمه علیهم السلام را موجوداتی مستقل و بی‌نیاز از خداوند ندانسته‌اند. ای کاش خصم در مقام استدلال کلام متینی عرضه می‌داشت تا مجبور نشویم مخالفت‌های او را حمل بر مقاصد دیگری کنیم ولی هرچند هم بخواهیم ظنّ نیکو به مخالفان داشته باشیم، دست‌کم در برخی از آنها خروج از دایره انصاف و اخلاق چنان ظاهر است

که قابل انکار نیست. به عنوان نمونه نویسنده کتاب «شیخیه نقطه آغازین انحراف» می نویسد:

مسأله غلوّ شیخ احمد احسائی و سایر رهبران شیخیه اگرچه در ابتدای امر مسأله ساده و بدون هدف به نظر می رسد؛ لکن حقیقت آن است که شیخ این اعمال را نه به خاطر ابراز ارادت بیش از حدّ [به ائمه علیهم السلام] و بلکه با در نظر داشتن اهداف و مقاصد شوم خود در بین شیعیان منتشر کرد. از میان این اهداف و مقاصد می توان به موارد ذیل به عنوان مهمترین آنها اشاره نمود:

یکی از مهمترین اهدافی که احسائی در غلو کردن پیرامون جایگاه ائمه علیهم السلام دنبال می کرد مطرح ساختن خود و بالا بردن جایگاه مذهبی اش در میان مناطق شیعه نشین آن زمان بود. در توضیح پیرامون این هدف باید گفت احسائی غلوّ درباره ائمه اطهار علیهم السلام را راهی برای مطرح شدن خویش شناخته و لذا امامان علیهم السلام را علل اربعه آفرینش معرفی کرده و به ظاهر چیزی افزون از

سایر علمای شیعه را مطرح نموده ... با در نظر گرفتن ارادت و علاقه بسیار زیادی که شیعیان در طول تاریخ نسبت به ائمه اطهار علیهم السلام از خود بروز داده‌اند می‌توان گفت یکی دیگر از اهداف احسائی از غلوّ جلب توجه و جذب گروهی از عوام ظاهرین به دور خود بود. هدف دیگری دیگری که شیخ احمد احسائی و سایر رهبران فرقه شیخیه از غلوّ کردن نسبت به ائمه اطهار علیهم السلام دنبال می‌کردند تخریب چهره شیعیان آن زمان در میان اهل سنت بود ... رهبران شیخیه مدعی بودند که ائمه اطهار علیهم السلام خدایان ظاهر بر روی زمین هستند [!] طرح چنین ادعائی میان شیعیان که در آن زمان در همسایگی اهل سنت زندگی می‌کردند موجب می‌شد که چهره تمامی شیعیان در میان اهل سنت تخریب شده و اهل سنت به شیعیان نه به دیده مسلمان و بلکه به دیده کفار و مشرکینی بنگرند که قائلان به خدایی ائمه اطهار علیهم السلام هستند. مطرح کردن چنین

عقائدی در میان جامعه اسلامی آن زمان، نه تنها موجب ایجاد تفرقه در میان مذاهب مختلف اسلامی و دوری ایشان از یکدیگر می‌گردید بلکه بهانه‌های لازم برای حمله پادشاهان وهابی عثمانی [!] به شیعیان عراق را نیز فراهم می‌ساخت ... فراهم کردن شرایط لازم برای فرقه‌سازی دشمنان اسلام و به خصوص یهودیان انوسی در میان شیعیان و ایجاد بسترهای لازم برای طرح ادعاهای سید علی محمد باب [!] یکی دیگر از اهدافی بود که رهبران فرقه شیخیه از غلو کردن در مورد جایگاه و قدرت ائمه اطهار علیهم السلام دنبال می‌کردند ... بالا بردن جایگاه رهبری شیخیه در میان پیروان این فرقه از دیگر اهداف و بلکه مهم‌ترین هدفی بود که احساساتی و سایر رهبران این فرقه از غلو در مورد ائمه اطهار علیهم السلام دنبال می‌کردند. در توضیح پیرامون این هدف باید گفت رهبران شیخیه که به منظور جامعه عمل پوشاندن به اهداف اربابان

خود (یهودیان افراطی) [!] همواره به دنبال آن بودند که پیروان خود را به اشخاصی تبدیل کنند که مطیع بی چون و چرای اوامرشان باشند، یکی از بهترین راه‌هایی که به چنین مقصودی جامه عمل می‌پوشانید و در عین حال پیروان ظاهرین شیخیه را از اعتراض نسبت به دستورات رکن رابع یا ناعادلانه پنداشتن موقعیت و جایگاه وی دور نگاه می‌داشت، بالا بردن غیرمستقیم جایگاه رکن رابع بود. بدین ترتیب رهبران شیخیه از سویی با غلو کردن پیرامون ائمه اطهار علیهم‌السلام در نظام آفرینش و قائل شدن به تفویض امور الهی به ایشان، مدعی شدند که تمامی شیعیان بندگان و بردگان ائمه اطهار علیهم‌السلام هستند. از سوی دیگر با مطرح کردن این ادعا که امام زمان علیه‌السلام در عالم هورقلیا بوده و رکن رابع واسطه فیض میان او و شیعیان است، عملاً خود را در جایگاه ائمه اطهار علیهم‌السلام قرار داده و با این روش، پیروان خود را تبدیل به بردگانی ساختند که بدون چون و چرا از دستورات

ایشان اطاعت می کردند.<sup>۱</sup>

نمی دانم در برابر این همه دروغ و بهتان چه می توان گفت؟ ای کاش نویسنده محترم توضیح می داد که براساس چه دلیلی می گوید شیخ احمد احسائی، اربابان یهودی افراطی داشته است؟ و با کدام مدرک، از ارتباط سید علی محمد باب با یهودیان انوسی سخن می گوید؟ البته از کسی که پادشاه عثمانی را وهابی بداند و با این عبارات، میزان دانش خویش را برملا سازد، گفتن و بلکه بافتن چنین ادعاهایی عجیب نخواهد بود. ذلک مبلغهم من العلم.<sup>۲</sup>

۱- همان، ص ۵۸۴ - ۵۸۶

۲- نجم: ۳۰

## اشکال چهارم

از جمله اشکال‌هایی که به ادعای شیخ احمد احسائی شده است، یکی هم آن بود که « اگر قرار باشد ائمه علیهم‌السلام از این زاویه و با این تبیین شیخیه علت فاعلی، غایی، صوری و مادی عالم باشند به طور کلی مباحثی همچون توحید در خالقیت، ربوبیت و ... نقض خواهد شد؛ چرا که واجب‌الوجودی که به عنوان خداوند عالم اثبات می‌شود هیچ گونه نیاز و نقصی ندارد و محتاج کمک دیگران نیست. علاوه بر این خود اهل بیت علیهم‌السلام مخلوق او هستند و وجود خود را تماماً از وی گرفته‌اند پس قطعاً نیازمندی و احتیاج خداوند کاملاً پنداری غلط و موهوم خواهد بود؛ چرا که با آیاتی همچون الله الصمد<sup>۱</sup> و لاشریک له<sup>۲</sup> منافات دارد»<sup>۳</sup>.

گمان می‌کنم با توجه به اینکه علیّت ائمه علیهم‌السلام در طول علیّت خداوند متعال است، این اشکال نیز وارد

۱- اخلاص: ۲

۲- انعام: ۱۶۳

۳- اسفندیاری، "امام علت اربعه عالم: نقد و بررسی نظریه شیخیه در مورد جایگاه امامت" در: معرفت، سال بیست و هشتم، شماره سوم، پیاپی ۲۵۸، خرداد ۱۳۹۸، ص ۳۰

به نظر نمی‌رسد و بلکه مبتذل می‌نماید؛ چرا که دقیقاً همان اشکالی است که وهابیه بر امامیه دربارهٔ توسل به پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام و بطلان توسل و منافات داشتن آن با توحید مطرح کرده‌اند و اینقدر پاسخ‌های متعدد کافی و شافی به این اشکال داده شده و کتاب‌های مستقل در پاسخ به این شبهه نوشته شده است، که احصاء و شمارش آن دشوار است. علامه سیّد محمدحسین طباطبائی در حقیقت توسل و عدم منافات آن با توحید فرموده است: و الاخلاص لله لا یستوجب ترك التوسل بالأسباب فان ذلك من أعظم الجهل.<sup>۱</sup>

در قرآن نیز در برخی موارد، توفی و قبض ارواح و مرگ انسان‌ها در پاره‌ای از آیات به فرشتگان نسبت داده شده است چنانکه در قرآن آمده است: حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا یَفْرَطُونَ<sup>۲</sup> [تا آن زمان که مرگ به سراغ یکی از ایشان بیاید، فرستادگان ما جان او را می‌گیرند و در کار خویش کوتاهی نمی‌کنند.] نیز در

۱- طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۱۸۱  
 ۲- انعام: ۶۱

قرآن آمده است: وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ  
وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرَجُوا أَنفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ  
عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنتُمْ  
عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ<sup>۱</sup> [و زمانی که ظالمان را در سكرات  
موت و حالت نزع روان می بینی در حالی که فرشتگان  
دست های خود را گشوده اند و می گویند: خارج کنید  
جان های خویش را از بدن ها امروز به خواری عذاب  
داده می شوید به سبب آنکه نسبت های ناروا به خدا  
می دادید و در برابر نشانه های او استکبار می ورزیدید].  
همچنین در قرآن، توفی و گرفتن جان انسان ها به ملک  
الموت (یکی از فرشتگان مقرب خداوند) نسبت داده  
شده است: قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ  
إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ<sup>۲</sup> [بگو جان شما را به طور تمام و  
کامل دریافت می کند ملک الموت که موکل بر شماست  
سپس به سوی او بازگردانده می شوید]. در عین حال،  
خداوند در پاره ای از آیات توفی یعنی مرگ، میراندن و

۱- أنعام: ۹۳

۲- سجده: ۱۱

قبض روح را به خودش نسبت داده و گفته است: اللهُ  
 تَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا  
 فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يَرْسِلُ الْآخَرَىٰ إِلَىٰ  
 أَجَلٍ مُّسَمًّى <sup>۱</sup> : [ خداست که جان‌ها را حین مرگ دریافت  
 می‌کند در زمان مرگ و نیز جان آنها که هنوز نمرده‌اند  
 را در عالم خواب، سپس آنها را که مرگ‌شان فرا رسیده  
 نگاه داشته و آنها را که هنوز زمان مرگ‌شان فرارسیده را  
 باز می‌فرستد تا زمان اجل آنها.]

ممکن است بدو کسی گمان کند که این معنی که  
 توفی و میراندن انسان‌ها گاه به خداوند نسبت داده شده  
 است، گاه به ملک‌الموت (یک فرشته مخصوص) و  
 گاه به دسته‌ای از فرشتگان، دلیل بر تعارض و تناقض  
 و اختلاف آیات با یکدیگر است در حالی که چنین  
 نیست زیرا در جمع میان آیات مزبور گفته شده است که  
 هرچند این فرشتگان هستند که مأمور میراندن انسان‌ها  
 هستند لکن از آنجا که آنها همه تحت امر فرشته موکل  
 مرگ یعنی ملک‌الموت قرار دارند، می‌توان کار آنها را

به رئیس و فرمانده ایشان نسبت داد همانگونه که در محاورات یومیه، انسان‌ها کاری که مأموران و کارمندان یک اداره را انجام می‌دهند به نفر ارشد آن مجموعه مثلاً وزیر فلان وزارت خانه نسبت می‌دهند. همچنین از آنجا که هیچ کاری بدون امر و اذن و اجازه و حول و قدرت خداوند انجام نمی‌پذیرد که لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، [قوه و قدرتی جز از ناحیه خداوند وجود ندارد] می‌توان تمام کارها و اتفاقات را به خداوند منسوب کرد چنانکه خداوند خود فرموده است: قُلْ كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ<sup>۲</sup> [بگو همه چیز از جانب حق تعالی است]. از این رو می‌توان کار فرشتگان و کار ملک الموت را به خداوند نسبت داد زیرا علت العلل همه امور مذکور خداوند متعال است. علامه سیّد محمدحسین حسینی طهرانی نیز در جمع بین این آیات گفته است:

جمع بین این آیات را چه قسم باید کرد؟  
اگر خود خدا قبض روح می‌کند عزرائیل و سائر

۱- کهف: ۳۹

۲- نساء: ۷۸

فرشتگان چه می‌کنند؟

و اگر عزرائیل می‌کند سائر فرشتگان چه عملی انجام می‌دهند؟

و نسبت این فعل به ذات مقدّس حضرت ربوبی عزّوجلّ چه معنی دارد؟  
و اگر فرشتگان می‌کنند ملك الموت چکاره است؟

و نسبت قبض روح به خدا چه معنی دارد؟  
این يك مسأله‌ای است که باید روشن شود؛  
زیرا علاوه بر آنکه در قرآن کریم تناقض نیست،  
این آیات اصل مهمّی از اصول متقنه توحید را  
بیان می‌کنند. برای توضیح این معنی می‌گوییم  
که دین مقدّس اسلام بر اساس توحید است؛  
توحید در ذات و توحید در صفات و توحید در  
افعال. توحید در ذات یعنی در تمام عوالم وجود،  
يك وجود مستقلّ قائم بالذّات بیش نیست و آن  
وجود، ذات مقدّس حضرت مُعْطَى الْوُجُودِ جَلّ  
و علا است و بقیه موجودات وجودشان ظلّی و

تَبَعی است و معلولی و ناقص و ممکن. توحید در صفات یعنی در تمام عوالم وجود و هستی يك علم مطلق و حیات مطلقه و قدرت مطلقه بیش نیست و همچنین سائر صفات؛ و این صفات اختصاص به ذات مقدّس حضرت حی قدیم عالم قادر دارد و صفاتی که از علم و قدرت و حیات در بقیه موجودات مشاهده می‌گردد، همه از پرتو علم و قدرت و حیات حضرت واجب‌الوجود است و آنها استقلال ندارند بلکه نسبت به صفات الهیه در حکم سایه و صاحب سایه و در حکم پرتو مُشعشع از منبع روشنایی و قدرت و علم و حیات است و توحید در افعال یعنی در تمام جهان هستی و عالم وجود يك فعل مستقلّ قائم بالذات بیش نیست و تمام افعالی که از موجودات ممکنه صورت می‌گیرد همه پرتو آن فعل مستقلّ بالذات که قائم به وجود واجب‌الوجود است بوده و در عین آنکه نسبت با ممکنات دارد نسبت با حضرت پروردگار

عزّوجلّ دارد. یعنی کاری که از موجودات سر می‌زند ظهور و طلوعی است از فعل حضرت ربّ عزّوجلّ و آن کار حقیقتاً متعلّق به خداست و به امر خدا و اذن خدا در آن موجود به ظهور می‌پیوندد و طلوع می‌کند و بر این اساس ظهور، با آن موجود نیز نسبت پیدا میکند. کیفیت ظهور نور فعل الهی در مظاهر عالم امکان و پیدایش موجودات (افعال موجودات عین فعل خداست به دو نسبت) پس در حقیقت و واقع امر، فعلی که از يك موجود به وقوع می‌پیوندد، در عین آنکه منسوب به اوست منسوب به خداست، غایة الامر نه در عرض هم، بلکه در طول هم، چون آن موجود و خدا هر کدام مستقلاً آن فعل را انجام نداده‌اند و نیز برای وقوع آن فعل با یکدیگر شرکت نکرده‌اند، بلکه اولاً و بالذات آن فعل از مصدر فعل و وجود که ذات مقدّس خداست صادر شده و هویدا گشته و سپس در این مورد ثانیاً و بالعرض پیدا شده است ... و

بنابراین باید گفت که حضرت ملك الموت که آئینه وار و مرآت صفت، دلالت بر ذات مقدّس حضرت ربّ ودود می کند و سائر فرشتگان قبض ارواح که آئینه و مرآت حضرت ملك الموت هستند، همگی با ذات مقدّس حضرت باری تعالی شأنه العزیز اتّحاد، بلکه عینیت دارند و در مقام فعل ابداً جدائی و بینونت میان آنها متصوّر نیست. فعل قبض ارواح از ذات مقدّس حضرت خالق پیدا می شود و در اوّل وهله در آئینه وجود ملك الموت ظهور پیدا کرده و سپس از ملك الموت به فرشتگان دگر علی حسب اختلاف درجاتهم و مراتبهم طلوع و ظهور نموده تا بالاخره در گروه فرشتگانی که از همه درجه و سعۀ وجودی آنها کمتر است پدیدار می گردد و چون این افعال نسبت به یکدیگر طولیت دارد نه عرضیت، لذا همه آنها حقیقتاً فعل واحدند؛ پس ذات مقدّس پروردگار در فعل قبض ارواح مستقلّ است و ابداً یار و مُعینی در این عمل برای

او فرض نمی‌توان کرد، گرچه این فعل به دست ملك الموت و همچنین به دست سائر ملائکه‌ای که زیر دست ملك الموت هستند صورت گیرد و بنابر این اساس کلی، مشاهده می‌شود که قرآن مجید، موضوعاتی را که مورد بحث قرار می‌دهد از موت و حیات و رزق موجودات و حوادث آسمانی یا حوادث زمینی، در عین آنکه به وضوح نسبت به علّت‌های سفلی یا علوی خود می‌دهد، نسبت به ذات مقدّس پروردگار می‌دهد و او را در این افعال وحید می‌داند.<sup>۱</sup>

بنابراین علّیت پیامبر و ائمه علیهم السلام هرگز به معنای نفی قدرت خداوند و توحید افعالی نیست زیرا علّیت آنها در طول علّیت و سببیت خداوند متعال و ظهور علّیت اوست.

## اشکال پنجم

اشکال دیگری که به شیخ احمد احسائی شده آن است که او می‌گوید: علت مادی تمامی آفریده‌ها شعاع ائمه علیهم‌السلام است در حالی که ماده و صورت تنها در اجسام مادی قابل تصور است؛ ولی در مجردات مانند فرشتگان و عالم ارواح، قبل و بعد از خلقت نه نیازی به ماده دارند و نه صورت؛ زیرا به طور کلّ، مجردات (همان گونه که از نام‌شان پیداست) خالی و جدای از ماده و به تبع از صورت هستند. حال سؤال اینجاست که چگونه در خلقت مجردات که بی‌نیاز از ماده هستند و یا در خلقت مادیات و اجسام که به اصطلاح اجسام کثیف نامیده می‌شوند، از ائمه علیهم‌السلام و شعاع آنها کمک گرفته شده است؟

این اشکال نیز بر شیخ احمد احسائی - با توجه به مبانی وی - وارد نیست؛ زیرا او مانند بسیاری دیگر از محدّثان بزرگ امامی، قائل به مجردات به شکلی که در اندیشه فیلسوفانی مانند ملا صدرا وجود دارد، نبوده است، بلکه قائل است که تنها خداوند است که مجرد

است و فرشتگان نیز مانند جنیان، موجوداتی مادی اند  
 غایة الامر ماده آنها بسیار لطیف و عاری از کثافت است  
 و لهذا با چشم سر دیده نمی شود، همچنین آنها دارای  
 صورت اند. به عنوان مثال علامه مجلسی در بحار الانوار  
 گفته است:

سئل المرتضی: نزول جبرئیل بالوحی فی صورة  
 دحیة الکلبی کیف کان یتصور بغير صورته؟ هو  
 القادر علیها أو القدیم تعالی یشکل صورة و لیست  
 صورة جبرئیل؟ فإن کان الذی یسمع من القرآن من  
 صورة غیر جبرئیل ففیه ما فیه و إن کان من جبرئیل  
 فکیف یتصور بصورة للبشر؟ ... فأجاب رحمه الله  
 بأن نزول جبرئیل بصورة دحیة کان بمسألة من النبی  
 (صلی الله علیه و آله) لله تعالی فی ذلك، فأما  
 تصوّره فلیس بقدرته، بل الله یصوّره إلخ.<sup>۱</sup>

نیز او قاطع تر و شفاف تر از آن گفته است:

إعلم أنه اجتمعت الامامية بل جميع المسلمين  
 إلا من شدّ منهم من المتفلسفين الذین أدخلوا

أنفسهم بين المسلمين لتخريب أصولهم و تضييع عقايدهم على وجود الملائكة و أنهم أجسام لطيفة نورانية اولى أجنحة مشى و ثلاث و رباع و أكثر قادرين على التّشكل بالاشكال المختلفة و أنه سبحانه يورد عليهم بقدرته ما شاء من الأشكال و الصّور على حسب الحكم و المصالح و لهم حركات صعوداً و هبوطاً و كانوا يراهم الأنبياء و الأوصياء عليهم السّلام و القول بتجرّدهم و تأويلهم بالعقول و النفوس الفلكية و القوى و الطبايع و تأويل الآيات المتظافرة و الأخبار المتواترة تعويلاً على شبهات واهية و استبعادات وهمية زيغ عن سبيل الهدى و اتّباع لأهل الهوى و العمى.<sup>۱</sup>

و از این صریح‌تر، کلام محمدجواد مغنیه در شرح کلام سابق‌الذکر منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه است که گفته است:

(و أنشأهم على صور مختلفات) سواداً و بیاضاً و نسوراً و آساداً ... إلى ما هو أعلم (و أقدار

## متفاوتات) حجماً و وزناً.<sup>۱</sup>

به این ترتیب او ادعای اجماع کرده و قائل شده که همه امامیه قائل اند که فرشتگان هم ماده دارند و هم صورت. علاوه بر آنچه گذشت، اعتقاد به مادی بودن فرشتگان را برخی به همه طوایف مسلمین نسبت داده اند چنانکه تفتازانی در شرح المقاصد گفته است:

ظاهر الكتاب و السنة و هو قول أكثر الأمة أن  
الملائكة أجسام لطيفة نورانية قادرة على التشكلات  
بأشكال مختلفة كاملة في العلم و القدرة على  
الأفعال الشاقة شأنها الطاعة و مسكنها السماوات  
... هم رُسل الله تعالى إلى أنبيائه و أمثائه، يسبحون  
الليل و النهار لا يفترون و لا يعصون الله ما أمرهم و  
يفعلون ما يؤمرون.<sup>۲</sup>

بنابراین اشکال مزبور بر شیخ احمد احسائی وارد نیست و هر ایرادی بر او بتوان گرفت، همین ایراد بعینه بر همه امامیه و عالمان و محدثان مشهوری چون علامه مجلسی نیز وارد است. این محدثان نیز البته طبق آیات

۱- مغنیه، فی ظلال نهج البلاغة، ج ۲، ص ۲۴

۲- تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۳، ص ۳۶۸

و روایات چنین عقیده‌ای دارند زیرا وقتی در بسیاری از روایات، فرشتگان موجوداتی معرفی می‌شوند که دارای صورت هستند چنانکه در نهج البلاغة - فی صفة الملائكة - آمده است: أنشأهم علی صور مختلفات وأقدار متفاوتات<sup>۱</sup> و در قرآن درباره آنها می‌خوانیم: **أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مِّثْلَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ**<sup>۲</sup> [فرشتگان دارای بال‌های دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه‌اند] طبعاً باید این عبارات را بپذیرند و هرچند بسیاری از حکیمان و فیلسوفان، معنای ظاهری این آیات را نپذیرفته آنها را تأویل کرده و تأویل‌های بسیار لطیفی نیز کرده‌اند، چنانکه در تأویل آیه فوق و نیز کلام حضرت شاه اولیاء علیهم‌السلام گفته‌اند:

إن اختلاف صورهم کنایة عن اختلافهم بالحقائق و تفاوت أقدارهم تفاوت مراتبهم فی الکیمال و القرب منه و لفظ الأجنحة مستعار لقواهم التی حصلوا بها علی المعارف الإلهیة و تفاوتها بالزیادة و النقصان كما قال تعالی: **أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مِّثْلَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ**، کنایة عن تفاوت إدراکهم لجلال الله

۱- علی بن ابی طالب علیهم‌السلام، نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۶۸  
۲- فاطر: ۱

و علومهم بما ینبغی له و لذلك جعل الأجنحة هی  
التي تسبح جلال عزته.<sup>۱</sup>

آیت الله شیخ حسینعلی منتظری از شارحان معاصر  
نهج البلاغه نیز در شرح این فقرات نهج البلاغه فرموده  
است:

از روایات در مورد ملائکه مطالبی استفاده  
می‌شود و نیز قرآن در این باره مطالبی دارد و  
فلاسفه نیز حرف‌هایی دارند. قرآن می‌گوید:  
أولی أجنحة منی و ثلاث و رباع [یعنی] صاحب  
بال‌هایی هستند، بعضی از آنها دو بال بعضی سه  
بال و بعضی چهار بال دارند. بعضی از فلاسفه که  
نمی‌توانستند این مطلب را هضم کنند می‌گفتند:  
مراد از بال نیروهایی است که ملائکه دارند؛ ولی  
عده‌ای می‌گویند که بال داشته باشند چه اشکالی  
دارد؟ منتها ملائکه موجودات لطیفی هستند که  
از موجودات مادی بالاترند، در عین حال ممکن  
است در عالم آنها هم بال باشد؛ اما لازم نیست

۱- جزائری، نورالبراهین، ج ۲، ص ۱۰۱، پانوش ۱

که جسم آنها جسم طبیعی مادّی مانند جسم ما باشد که مرکّب است از عناصر طبیعی؛ زیرا علاوه بر جسم مادّی جسم مثالی هم داریم، نظیر اجسامی که در عالم خواب می‌بینید. این اجسام که در خواب دیده می‌شوند قطعاً يك نحو وجودی دارند و عمق و طول و عرض هم دارند؛ ولی خواص جسم مادّی را ندارند. ممکن است چیزی جسم باشد؛ اما از سنخ عالم ماده نباشد مانند جسمی که در عالم برزخ یا در قیامت و در بهشت و جهنم است، اجسام در آنجا غیر از جسم طبیعی دنیایی هستند و لوازم آنها هم غیر از لوازم جسم طبیعی این عالم است. ما چیزی را که ندیده‌ایم نمی‌توانیم منکر شویم و بگوییم وجود ندارد. چیزی را که درك نمی‌کنیم نمی‌توانیم بگوییم نیست. ملائکه ممکن است اجسام برزخیه باشند منتها جسم‌های لطیفی که ما آنها را با چشم مادّی طبیعی نمی‌بینیم ممکن

است واقعاً بال هم داشته باشند.<sup>۱</sup>

او همچنین در شرح فقرات « سجود لایرکعون و رکوع لاینصبون و صافون لایتزایلون و مسبحون لایسئمون »<sup>۲</sup> فرموده است:

بعضی شارحان مانند ابن میثم بحرانی که مذاق فلسفی هم دارند می‌گویند: اصلاً قیام و رکوع و سجود [به معنای] مراتب خضوع است، لازم نیست که سجده ملائکه مانند سجده ما باشد که به خاک می‌افتیم و هفت موضع را به زمین می‌گذاریم؛ بلکه سجود منتهای خضوع است، رکوع هم مرتبه متوسط خضوع و قیام مرحله نازل آن است. حضرت علی علیه السلام می‌خواهد بگوید: بعضی از ملائکه الله در کمال خضوع برای خدا هستند و گروهی در مرتبه متوسط و بعضی در مرحله نازل آن هستند. حالا این توجیه است. چه داعی داریم ما اینها را توجیه کنیم؟ وقتی که

۱- منتظری، درس‌هایی از نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۷۵

۲- علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۹

قرآن می‌گوید ملائکه بال دارند (اولی اجنحة...) چرا ما این توجیه‌ها را بکنیم، گرچه در مورد این آیه هم بعضی‌ها توجیه کردند و گفتند: بال یعنی وسیلهٔ نیرو، در حالی که ما محتاج به توجیه نیستیم. ممکن است که ملائکه دارای درجات مختلف باشند و بعضی از آنها مجرد کامل باشند و قهراً بال هم ندارند و بعضی هم ممکن است جسم باشند ولی نه جسم طبیعی و مادی مثل ما؛ بلکه جسم مثالی و قهراً بال داشته باشند. ظاهر این عبارت این است که همین طور که ما به سجده می‌افتیم آنها هم یا در حال سجده یا رکوع هستند و یا به صف ایستاده‌اند.<sup>۱</sup>

۱- منتظری، درس‌هایی از نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۷۹ - ۲۸۰



## اشکال ششم

از جمله ایرادهای دیگری که بر شیخ احمد احسائی گرفته‌اند آن است که گفته‌اند: مگر از نور [ائمہ علیہ السلام] که منشأ روشنایی است، ظلمت و تاریکی ایجاد خواهد شد؟ ... باید اذعان کرد که همگان - حتی شیخ احمد - قبول دارند که نور ائمہ علیہ السلام پاک بود و خودشان طاهر و مطهر بودند. حال چگونه می‌شود که کافران، پلیدان، ابلیس و موجودات پست مرکب از مادیات نیز از شعاع نور آل محمد علیهم السلام باشند؟

در پاسخ گوئیم این اشکال نیز ناشی از جهل و بی‌اطلاعی از معارف اهل بیت علیهم السلام و علوم محمد و آل محمد ﷺ و بیگانه بودن با علوم و معارف این خاندان و نیز ناشی از بی‌اطلاعی از کتب و رسائل و آراء و انظار و عقائد شیخ احمد احسائی و دیگر عالمان مکتب وی است. توضیح آنکه در نگاه شیخ احمد احسائی - که برگرفته از بسیاری از روایات است - خدای تعالی از اولین چیزی که آفریده با لفظ «نور محمد» یاد کرده است که از قسمت صاف تر آن

اهل بیت او علیهم السلام و از باقی آن پیامبران علیهم السلام و از بقیه انوار، مؤمنان انس و سپس مؤمنان جنّ، سپس ملائکه، سپس حیوانات، بعد از آن نباتات و از آن پس معادن و پس از آن جمادات را آفرید و اما کفار انس و جنّ و شیاطین، موجودات مسخ شده، نباتات تلخ و زمین‌های شور از عکس این انوار و سایه آن‌ها خلق شده‌اند و اینکه همه موجودات از یک طینت آفریده شده‌اند غلط و باطل است. شیخ احمد احسائی در ادامه گفته است:

القطع عندی أنه تعالی اول ما خلق نور محمد صلی الله علیه و آله و خلق من نوره نور علی و فاطمة و الحسن و الحسین و التسعة الأطهار من ذریة الحسین علیهم السلام کخلق السراج من السراج و هو قول علی علیه السلام أنا من محمد كالضوء من الضوء و الضوء من المنیر لا النور و بقوا كما روى ( و الضوء هو المنیر لا النور لقوله تعالی هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نورا و بقوله كما روى خم) عنهم علیهم السلام الف دهر علی ما ینظر لی مائة الف سنة یسبحون الله و یحمدونه و یهللونه و

يكبرونه ليس فى الوجود الممكن سواهم ثم خلق عز  
و جل من اشعة انوارهم انوار مائة الف و اربعة و  
عشرين الف نبى ﷺ و بقوا الف دهر يسبحون الله  
و يحمدونه و يهلّلونه و يكبرونه ليس فى الإمكان  
غير محمد و آله و غيرهم ﷺ لم يخلق تعالى من  
تلك الأشعة غير الأنبياء ﷺ ثم خلق تعالى من  
اشعة انوار الأنبياء ﷺ انوار المؤمنين الانس ثم  
من انوار المؤمنين الانس انوار المؤمنين من الجن  
و هكذا على نحو ما ذكرنا قبل هذا و هذا هو  
الحق و هو الذى دلّت عليه آيات الله التى أراها  
عباده فى الآفاق و فى انفسهم فانّ نور السراج  
مع تفاوت اجزائه كله من رتبة واحدة و الوجود  
فى تفاوت اجزائه ليس من رتبة واحدة فلا تكون  
العقول المجردة و الأرواح القادسة و الجمادات  
الكثيفة الغاسقة من رتبة واحدة كجزئين من  
نور السراج بل من ربتين رتبة المنير و رتبة النور  
فاذا طرق سمعك شىء من كلامهم ﷺ مثل  
قولهم ﷺ خلق من فاضل طينة كذا فاعلم  
انهم ﷺ يريدون بالفاضل شعاع الشىء و اشراقه

و وصفه لا تتوهم انهم علیهم السلام یریدون بالفاضل بقیة  
الشیء ابدأ فافهم<sup>۱</sup>.

یعنی خدای تعالی اولین چیزی که آفرید نور  
محمد صلی الله علیه و آله بود و از نور آن، نور علی و فاطمه  
و حسن و حسین و نه فرزند پاک از نسل آن  
حضرت را خلق کرد، مثل روشن کردن چراغ از  
چراغ و این همان کلام علی علیه السلام است که فرمود:  
أنا من محمد كالضوء من الضوء یعنی من از  
محمدم مثل نوری از نوری ... آنها یکصد هزار  
خدا را تسبیح می کردند و حمد و سپاس او را  
به جا می آوردند و تهلیل و تکبیر می گفتند و  
در جهان وجود غیر از ایشان کس دیگری نبود،  
سپس خدای تعالی از شعاع انوارشان، یکصد و  
بیست و چهار هزار پیامبر را خلق فرمود و هزار  
دهر تسبیح و تهلیل و تکبیر و تمجید می کردند  
و در عالم امکان جز محمد و آل محمد و جز  
ایشان سلام الله علیهم کس دیگری نبود و خدا

از آن شعاع، غیر از انبیاء علیهم السلام شخص دیگری را نیافرید. آنگاه از اشعه انوار انبیاء علیهم السلام انوار مؤمنین انس و پس از آن انوار مؤمنین جن را به وجود آورد ... حق در مسأله همین است و آیات به آن دلالت دارند ... و اگر در کلام ایشان علیهم السلام ببینیم که راجع به آفریدن از فاضل طینت مطلبی آمده خواهیم دانست که قصد ایشان از فاضل، شعاع و اشراق و وصف می باشد و هرگز نباید خیال کنیم که منظورشان از فاضل، بقیه چیزی است.

میرزا موسی حائری احقاقی - از مشهورترین عالمان  
مدرسه شیخ احمد احسائی - در تأیید کلام شیخ گفته  
است:

حکماء اعتقاد دارند که موجودات گوناگون همگی از يك طینت آفریده شده اند و اختلاف موجود در آنها به جهت مشخصات و تعینات آنهاست، از قسمت صاف و پاک این طینت، محمد و اهل بیت عصمت علیهم السلام آفریده شده اند

و از باقیمانده این قسمت صاف، انبیاء و پیامبران علیهم السلام و از باقیمانده اخیر قسمت صاف، انسان‌های مؤمنان و پس از آن به ترتیب مؤمنان جنّ، فرشتگان، مؤمنان از حیوانات، مؤمنان از نباتات، معادن و پس از آن جمادات آفریده شده‌اند. بنابراین همه این مراتب در طینت مشترک‌اند با این تفاوت که حصه محمد و آل محمد علیهم السلام، صاف‌تر از حصه سایر مراتب است... و اما کفار انس و جنّ، شیاطین، مسخ شدگان و نباتات و جمادات غیر مؤمن مانند نباتات تلخ و شور و سرزمین‌های شوره‌زار، از عکس و سایه این حصّه‌ها و انوار خلق شده‌اند. ظاهر اخبار و آیات ای بسا که به این تفصیل دلالت کنند، اما باید دانست که این نظر غلط فاحشی است، زیرا مطابق این نظریه، مراتب یادشده هم‌عرض یکدیگر قرار گرفته‌اند و در طینت با هم مشترک دانسته شده‌اند. این نظر مفسد فراوانی خواهد داشت از جمله آنکه لازم



می آید همه این مراتب را حقیقت واحدی جمع کند، الاّ اینکه بعضی از آنها صاف تر و پاک تر از بعضی دیگر باشند و نیز لازم می آید که اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، پیامبران، انسان های عادی، حیوانات پاک و نیز نجس العین - نعوذ بالله - از لحاظ اینکه از يك حقیقت و سنخ اند با هم برابر باشند و حال آنکه حقیقت آل محمد علیهم السلام، حصه ملکوتیه الهیه است و حقیقت انسان، ناطقه قدسیه و حقیقت حیوانات، حیوانیه فلکیه حساسه است بنابراین سومی اثر دومی و مرکب دومی است و اثر اولی و از فاضل آن یعنی از شعاع آن خلق شده است و چگونه يك حقیقت آنها را جمع می کند؟ و چگونه اثر از حقیقت مؤثر خواهد بود؟ در صورتی که اخبار تصریح می کنند به اینکه شیعه یعنی انبیاء و مؤمنین، از فاضل طینت و شعاع نور ائمه علیهم السلام خلق شده اند. از اینجا معلوم می شود که با توجه به مفاسدی که به قول حکماء وارد است، حق

همان است که شیخ احمد احسائی گفته است. او قائل شده است که مراتب هشت گانه شراکتی با یکدیگر ندارند و طینت آنها یکی نیست و مرتبه پایین در مرتبه بالا جایی ندارد و بین آنها جز رابطه علیت و معلولیت رابطه دیگری نیست یعنی شعاع مرتبه بالاتر، علت مادی مرتبه پایین تر است که هفتاد مرتبه تنزل یافته است و شأن معلول نسبت به علت و اثر نسبت به مؤثر همین است. شیخ احمد احسائی این معنی را «سلسله طولیه» نامیده است، به این معنی که هر مرتبه در طول دیگری قرار دارد و نه در عرض آن و شعاع بالاتر، علت پایین تر است. این عقیده عیب و اشکالی ندارد و اخبار وارده در تقدّم وجود آن ذوات مقدس بر همه موجودات به حدّ تواتر رسیده است. با اثبات ترتیب طولی بین ائمه معصومین علیهم السلام و انبیاء و مؤمنین انس، ترتیب طولی بین مؤمنان انس تا جمادات نیز ثابت می شود ... بنابراین هر کس ترتیب طولی

را به نحوی معتقد باشد که شیخ احمد احسائی و اتباع او اعتقاد دارند، آنگاه حقیقت محمدیه تا جمادات را به طور عموم، در طول هم قرار داده است. آری اگر شیخ قائل به قول حکماء می‌شد و ماده را در تمامی مراتب یکی می‌دانست، با این تفصیل که محمد و آل محمد علیهم‌السلام از صافی آن و انبیاء علیهم‌السلام از بقیه آن آفریده شده‌اند و به همین نحو تا به جمادات برسیم، اشکال وارد بود و در آن صورت نمی‌شد گفت ائمه علیهم‌السلام علتِ مادّی شیعیان هستند، ولی حال که شیخ به قول حکماء قائل نیست بلکه به طوری که دیدیم قول آنان را فاسد می‌داند و به ترتیب طولی قائل است. بنابراین به نظر می‌رسد که نسبت دادن شیخ به غلو و ارتفاع از این نظر نیز به دلیل انس نداشتن به اصطلاحات و آراء وی بوده است.<sup>۱</sup>



## اشکال هفتم

اشکال دیگری که بر عقیده شیخ احمد احسائی گرفته‌اند آن است که قرآن به صراحت می‌گوید که ما انسان را از خاک آفریدیم ... اما شیخ می‌گوید: خداوند همه چیز را از شعاع اهل بیت علیهم‌السلام آفرید. حال در اینجا گفته قرآن را باید صحیح دانست و یا گفته شیخ را؟

پاسخ این اشکال - که حاکی از بی‌اطلاعی مستشکل نسبت به اولیات علوم دینی و معارف اسلامی است - آن است که خلقت انسان از خاک، مربوط به خلقت کالبد مادی او است و به تصریح بسیاری از روایات آسمان و زمین از نور حضرت فاطمه علیها‌السلام خلق شده‌اند چنانکه مجلسی در بحارالانوار روایت کرده از مصباح الانوار که از انس بن مالک نقل شده است که گفت:

صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وآله فی بعض  
الایام صلاة الفجر ثم أقبل علينا بوجهه الکریم  
فقلت له: یا رسول الله إن رأیت أن تفسر لنا قوله  
تعالی : فأولئك مع الذين أنعم الله عليهم من  
النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و

حسن أولئك رفيقاً. فقال عليه السلام: أما النبیون فأنا و أما الصدیقون فأخی علی و أما الشهداء فعمی حمزة و أما الصالحون فابنتی فاطمة و أولادها الحسن و الحسین. قال: و كان العباس حاضراً فوثب و جلس بین یدی رسول الله ﷺ و قال: ألسنا أنا و أنت و علی و فاطمة و الحسن و الحسین من نبعة واحدة؟ قال: و ما ذاك یا عم؟ قال: لأنك تعرف بعلی و فاطمة و الحسن و الحسین دوننا، قال: فتبسم النبی و قال: أما قولك یا عم: ألسنا من نبعة واحدة فصدقت و لكن یا عم إن الله خلقنی و خلق علیا و فاطمة و الحسن و الحسین قبل أن یخلق آدم عليه السلام حین لا سماء مبنیة و لا أرض مدحیة و لا ظلمة و لا نور و لا شمس و لا قمر و لا جنة و لا نار. فقال العباس: و کیف كان بدؤ خلقکم یا رسول الله؟ فقال: یا عم لما أراد الله أن یخلقنا تكلم بكلمة خلق منها نوراً ثم تكلم بكلمة أخرى فخلق منها روحاً ثم مزج النور بالروح فخلقنی و خلق علیاً و فاطمة و الحسن و الحسین عليهم السلام فکنا نسبحه حین لا تسبیح و نقدهه حین لا تقدیس فلما

أراد الله تعالى أن ينشئ الصنعة فتق نوري فخلق  
منه العرش فالعرش من نوري و نوري من نور الله  
و نوري أفضل من العرش ثم فتق نور أخي علي  
فخلق منه الملائكة فالملائكة من نور أخي علي و  
نور علي من نور الله و علي أفضل من الملائكة ثم  
فتق نور ابنتي فاطمة فخلق منه السماوات و الأرض  
فالسماوات و الأرض من نور ابنتي فاطمة و نور  
ابنتي فاطمة من نور الله تعالى و ابنتي فاطمة أفضل  
من السماوات والأرض إلّٰ الحديث<sup>۱</sup>.

بنابراین خلقت همهٔ اشیاء از جمله آسمان‌ها و زمین  
از نور خمسۀ طیبه عليه السلام مطابق ده‌ها حدیث جوامع  
روایی امامیه است. سپس باید دانست که خلقت  
بدن عنصری انسان از خاک در مراحل بعدی اتفاق  
افتاده است و هرگز منافاتی با خلق همهٔ اشیاء از انوار  
خمسۀ طیبه عليه السلام ندارد و سؤال مستشکل و ایراد وی  
ناشی از فقر علمی و جهل مفرط و بیگانگی غریب وی  
با کتب حدیث و اخبار آل محمد عليه السلام است و چنین

کسی را نسزد تا به محدّث بزرگی که خود از علمای طراز اول شیعه مانند سیّد محمدمهدی بحرالعلوم و شیخ جعفر کاشف الغطاء اجازه روایت داشته و بسیاری از علماء و فقهای امامیه از او مجاز بوده و به این اجازه افتخار می کرده اند، اشکال کند و ایراد بگیرد آنهم اشکالی چنین مبتذل که اصاغر طلاب نیز می توانند به آن پاسخ دهند.

## اشکال هشتم

از دیگر اشکال‌هایی که بر شیخ احمد احسائی شده آن است که گفته‌اند: این قول شیخ که گفته است: معصومان علت غایی عالم‌اند؛ زیرا اگر آنها نبودند چیزی خلق نمی‌شد نیز باطل و مردود است؛ چرا که در قرآن علت غایی خلقت، شناخت خداوند و معرفت به او و در نهایت لقاء و وصول به حضرت حقّ بیان شده است که این مطلب نیز دلیل بر بطلان سخن شیخ احمد در این باره است که علت و هدف غایی خلقت ائمه علیهم‌السلام باشند.<sup>۱</sup>

در پاسخ گوئیم: اینکه علت غایی خلقت، شناخت خداوند و معرفت به او و در نهایت لقاء و وصول به حضرت حقّ است مطلبی متین و صحیح است ولی مسلماً معرفت انسان به حقّ هیچگاه معرفت بالکنه نخواهد بود و غایت معرفت بشری معرفت بالوجه است و طبق ده‌ها حدیث معتبر، وجه الله امامان علیهم‌السلام اند. نیز از آنجا که معرفت انسان هیچگاه به ذات حق تعالی -



که از آن به عماء و غیب مطلق و مانند آن تعبیر شده است- تعلق نمی‌گیرد و غایت الامر معرفت وی، معرفت به اسماء و صفات حق خواهد بود و این ائمه اطهار علیهم السلام اند که مظهر تام اسماء و صفات خداوندند، معلوم می‌شود که کلام شیخ احمد احسائی کلامی در نهایت درستی است و برای این اشکال پاسخ‌های دیگری نیز هست از جمله آنکه معرفت به امام عین معرفت به حق متعال است زیرا امام از خود وجودی ندارد زیرا فانی در حق است و چون فانی در حق است و چیزی از انیت و انانیت او باقی نمانده است، پس معرفت او معرفت خداست چنانکه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود:

إنه لا يستكمل أحد الإيمان حتى يعرفني كنه معرفتي بالنورانية فإذا عرفني بهذه المعرفة فقد امتحن الله قلبه للإيمان و شرح صدره للإسلام و صار عارفاً مستبصراً و من قصر عن معرفة ذلك فهو شك و مرتاب، یا سلمان یا جندب، قالاً: لبيك يا



أمیر المؤمنین، قال عليه السلام: معرفتي بالنورانية معرفة الله عز وجل و معرفة الله عز وجل معرفتي بالنورانية و هو الدين الخالص الذي قال الله تعالى: و ما أمروا إلا ليعبدوا الله مخلصين له حنفاء و يقيموا الصلاة و يؤتوا الزكاة و ذلك دين القيمة.<sup>۱</sup>

همچنین از حضرت سیدالشهداء ابی عبدالله حسین عليه السلام روایت شده است که فرمود:

أيها الناس إن الله ما خلق خلق الله إلا ليعرفوه، فإذا عرفوه عبدوه و استغنوا بعبادته عن عبادة ما سواه ، فقال رجل: يا ابن رسول الله فما معرفة الله عز وجل ؟ فقال: معرفة أهل كل زمان إمامه الذي يجب عليهم طاعته.<sup>۲</sup>

و حقاً باید در این کلام حضرت سیدالشهداء عليه السلام تأمل کرد و دریافت که بنا بر چه میزانی آن حضرت معرفت به خویش را معرفت به خدا دانسته است. بلی از آنجا

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱- ۲  
۲- مرعشی نجفی، شرح إحقاق الحق، ج ۱۱، ص ۵۹۴



که امام اکبر و اعظم آیات الهی است و خداوند آیتی  
بزرگ تر از او ندارد و نداشته است و نخواهد داشت،  
لهذا اگر کسی موفق به معرفت حقیقت امام شود، این  
معرفت عین معرفت به حق است.

## فصل چہارم

دفاعیات شاگردان

شیخ احمد احسائی





## دفاعیات شاگردان شیخ احمد احسائی

شاگردان مکتب شیخ احمد احسائی، پاسخ‌های دیگری نیز بر اشکالاتی که بر شیخ شده است داده‌اند و دلایلی در تأیید کلام او ارائه داده‌اند که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود.

### دفاعیهٔ اول

به اعتقاد ایشان غالی دانستن شیخ از آن رو بوده که بسیاری به عمق کلمات وی پی نبرده‌اند و با اصطلاحات وی به خوبی آشنا نبوده‌اند و نگاه‌شان به آثار وی سطحی بوده است. از مهم‌ترین این شاگردان می‌توان به میرزا موسی حائری احقاقی اشاره کرد. او حجم زیادی از یکی از آثارش به نام احقاق الحق را به توضیح کلمات شیخ اختصاص داده است و در پایان نتیجه می‌گیرد که کلام وی نه تنها غلو نیست بلکه ناشی

از کمال معرفت وی به مقامات بلند پیامبر اکرم و اهل بیت او علیهم السلام بوده است. او توضیح می دهد که بسیاری از افراد چون با اصطلاحات شیخ احمد احسائی آشنایی نداشته اند، کلام او را به درستی نفهمیده اند و او را متهم به غلو کرده اند. به گفته او، مسأله قیام و انواع چهارگانه آن (قیام رکنی، تحقیقی، صدوری و ظهوری و عروضی) از اصطلاحات منحصر به فرد شیخ است و هر کس با اصطلاحات شیخ آشنا نباشد، کلام او را به خوبی متوجه نمی شود و در نتیجه شیخ احمد احسائی را به غلو و احیاناً کفر و لوازم آن محکوم می کند.<sup>۱</sup> او سپس با استشهاد به کلام شیخ احمد در شرح رساله عرشیه ملا صدرا به توضیح انواع قیام پرداخته و گفته است:

قیام صدور مانند قیام نور خورشید به خورشید است و معنای آن این است که چیزی به ایجاد موجد خودش قایم باشد به گونه ای که بیشتر از مدت ایجادش تحقق نمی پذیرد مانند نور خورشید و نیز مانند تصویر اشیاء در آینه. قیام

ظهور مانند قیام کسر به انکسار، کسر (شکستن) ذاتاً جلوتر صورت می‌گیرد اما ظهور آن در آن چشم‌ها زمانی است که انکسار (شکسته شدن، ترک خوردن) رخ می‌دهد، زیرا انکسار به معنای قبول ایجاد کسر است، بنابراین اولاً و بالذات کسر ایجاد می‌شود و سپس در وهلهٔ بعدی و به صورت عرضی، انکسار به وجود می‌آید. قیام تحقق که به آن، قیام رکنی نیز اطلاق می‌شود مانند قیام صندلی است به چوب و تخته، زیرا بخش عمدهٔ صندلی چوب است، پس می‌توانیم بگوییم که صندلی به تخته قائم است به قیام رکنی و نیز می‌توانیم بگوییم که صندلی به تخته قائم است به قیام تحقق. قیام عَرُوض نیز مانند قیام رنگ لباس است به خود لباس.

میرزا موسی پس از آنکه تذکر می‌دهد که قیام با انواع چهارگانه‌اش از اصطلاحات مخصوص شیخ احمد احسائی است و اشکال در آنجا پیش آمده است که این افراد در موارد استعمال قیام و شناختن آن در

هنگام خواندن آثار وی به خطا رفته‌اند، به نقل کلام شیخ پرداخته و گفته است:

و اگر خواستی بگو: خدای تعالی هر چه را بخواهد به وسیلهٔ ایشان انجام می‌دهد، زیرا فعل او به وسیلهٔ ایشان یعنی محمد و علی (علیهما السلام) قائم می‌باشد و آن دو وسیلهٔ فعل او قائم‌اند به قیام تحقق... یعنی فعل او به آن دو قائم است و قیام آن دو نیز به فعل او می‌باشد مانند قائم و ضارب نسبت به زید. قائم و ضارب دو اسم برای فاعل قیام و ضارب‌اند و آن دو، اسم ذات زید نیستند و به ذات زید حمل نمی‌شوند مگر از روی مجاز<sup>۱</sup>

میرزا موسی تذکر می‌دهد که بسیاری چون موارد استعمال قیام را نشناخته‌اند، بین مرتبهٔ اسم فاعل (که مقام حکایت و بیان است) و بین مرتبهٔ اثر فعل (که عبارت از حقیقت محمدیه است) فرقی نگذاشته‌اند و بین دو مورد استعمال قیام به اشتباه افتاده‌اند و می‌افزاید:

بیان اشتباه و توضیح آن به اختصار نیازمند مقدمه ای است: وقتی می‌گوییم: زید قائم، باید بدانیم که چهار چیز در میان است. اول: ذات زید. دوم: صفت زید یعنی قائم که اسم فاعل است یعنی اسم است برای آنکه فعل قیام را انجام داده است. سوم: فعل زید یعنی قام. چهارم: قیام که مصدر و اثر فعل زید است. نسبت دادن «قام» به ذات زید در اصطلاح نحوی‌ها به صورت مجاز است زیرا «قام» فعل زید است و نه خود زید، ذات کار را که قام باشد به مباشرت انجام نمی‌دهد، زیرا اگر ذات مباشر باشد لازم می‌آید دائماً قائم باشد و این صفت از او جدا نشود زیرا صفات ذاتی به یقین تغییر نمی‌یابند و فرق بین صفات ذات و صفات فعل همین است بلکه ذات، فعل را با خود آن ایجاد می‌کند و با صفتش یعنی صفت فعلش ظاهر می‌سازد که همان قائم باشد و خدای تعالی نخواستہ کارها جز از طریق اسباب انجام شود. بنابراین صفت

قائم سبب و وسیله‌ای برای ظهور فعل ذات است و به همین جهت این صفت را « ذات ظاهره » می‌نامند و این صفت یعنی قائم، مرکب است از فعل یعنی قام و اثر فعل یعنی قیام - که مصدر باشد - و در محل خود به اثبات رسیده که فعل اصل است و مصدر اثر آن و از آن مشتق شده است و این مذهب کوفیین است. پس مباشر واقعی فعل، همان قائم است که مظهر فعل و صفت آن است و نه ذات زید، زیرا ذات، فعل را با خود او ایجاد می‌کند و حادث است و ذات، از مباشرت با حوادث منزّه است و لایجری علیه ما هو اجراه یعنی بر او جاری نشود آنچه خود آن را جاری کرده است، بلکه ذات، فعل خود را با همان صفت قائم ظاهر می‌کند، بنابراین مباشر همان صفت است و نه ذات و به همین دلیل در عبارتی که از شیخ نقل کردیم آمده است که خدای تعالی هر چه را بخواهد به وسیله ایشان انجام می‌دهد، یعنی خدای تعالی افعال خود را

با ایشان و از ایشان ظاهر می‌کند زیرا که صفات او هستند، چنانکه زید افعال خود را از صفاتش ظاهر می‌کند که عنوان‌هایش می‌باشند. با این بیان آشکار شد که فعل زید یعنی قام از قائم ظاهر می‌شود که عنوان و صفت اوست و نه ذات او و قیام او به آن، قیام ظهور است مانند قیام کسر به انکسار و لذا شیخ گفت: زیرا که فعل او به ایشان قائم است به قیام ظهور یعنی فعل خدای تعالی به محمد ﷺ و علی علیه السلام قائم است به قیام ظهور که صفات او هستند، بنابراین ذات زید مثال ذات حضرت احدیت است و قائم، عنوانیت آل محمد و وصفیت ایشان به خدای سبحان و قام مثال فعل او و مشیت و قیام، مثال حقیقت محمدیه. پس خدای سبحان همه افعال خود را با صفات خود ظاهر می‌کند که آل محمد علیهم السلام هستند و این مقام همان مقام اسم فاعل و عنوان و حکایت است و فعل به آن قائم است به قیام ظهور و او قائم به فعل است به

قیام رکنی و تحقیقی و فعل به حقیقت محمدیه  
 قائم است و حقیقت محمدیه به فعل قائم است  
 به قیام صدوری زیرا اولین صادر از اوست.<sup>۱</sup>  
 مسأله دیگر که دانستن آن در مبحث علل اربعه  
 دخیل است این است که در فلسفه می خوانیم که علت  
 بر دو نوع است: علت تامه و علت ناقصه و می دانیم که  
 علت تامه به علّتی اطلاق می شود که تخلف معلول از  
 آن محال است و به هیچ وجه از آن جدا نمی شود. به  
 عبارت دیگر محال است که علت تامه در تحقق معلول  
 حضور داشته باشد ولی معلول تحقق و وجود پیدا نکند.  
 در مقابل علت ناقصه نیز علتی است که برای ایجاد  
 معلول کافی نیست و به علت یا علل دیگر نیاز دارد در  
 به وجود آوردن معلول.<sup>۲</sup> هر کدام از این دو علت نیز یا  
 علت فاعلی اند یا مادی یا صوری و یا غایی. پس از این  
 مقدمات گوییم:

۱- همان، ص ۲۹۷-۲۹۹

۲- نک: علامه حلی، نهایة المرام فی علم الکلام، ج ۱، ص ۱۷۱؛ طباطبائی، بدایة  
 الحکمة، ص ۱۱۲؛ فضلی، خلاصه علم الکلام، ص ۳۶

## دفاعیه دوم

از دیگر سخنانی که در دفاع از شیخ احمد احسائی در مسأله علل اربعه به عمل آمده است، این است که آری، شیخ احمد احسائی، ائمه اطهار علیهم السلام را علل اربعه ماسوی الله دانسته است و این مسأله بر برخی بسیار گران آمده است زیرا خداوند را «علت» پیدایش اشیاء دانسته‌اند، در حالی که در نگاه شیخ احمد احسائی - و دست کم برخی دیگر از عالمان امامی - خداوند اگر چه «خالق» است ولی «علت» نیست و اطلاق «علت» بر خداوند متعال نادرست و به زعم این گروه از عالمان، اطلاق چنین عناوینی بر خداوند ناشی از نوعی فلسفه‌زدگی است. به اعتقاد این عالمان امامی - و نیز شماری از عالمان اهل سنت - جایز نیست که هیچ یک از اقسام علت به خدای تعالی اطلاق شود هرچند که متکلمان و فلاسفه اطلاق آن را بر ذات اقدس حقّ جایز می‌دانند و او را علت العلل می‌نامند. به عنوان نمونه ملا صدرا در الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه در بحث «معانی الوجود و ما یصحّ منها اطلاقه علی

الواجب» گفته است:

تنبيهٌ قُدسيٌّ: لما تكررَت الإشارة سابقاً الى أنّ لفظ الوجود يطلق بالاشتراك على معان منها ذات الشيء و حقيقته و هو الذي يطرّد العدم و ينافيه و الوجود بهذا المعنى يطلق عند الحكماء على الواجب تعالى ... و كما أنّ اطلاق الوجود عليه تعالى بالمعنى الأوّل حقيقة عند الحكماء فكذلك عند كثير من المشائخ الموحّدين كالشّيخين محيي- الدّين الاعرابي و صدرالدّين القونوي ... و ممّن اطلق لفظ الوجود و أراد به الواجب تعالى الشّيخ العطار في أشعاره الفارسية حيث قال: آن خداوندى كه هستى ذات اوست/ جمله اشيا مصحف آيات اوست ... و قال العارف القيومي مولانا جلال الدّين الرّومي في مثنويه: ما عدمهايم هستيها نما/ تو وجود مطلق و هستى ما؛ و اما عند علماء الظاهر و اهل الكلام فلما كان اطلاق الأسماء عليه تعالى بالتوقيف الشرعي فلا شبهة في عدم جواز اطلاق الوجود بل الموجود ايضاً

عندهم<sup>۱</sup>.

علامه طباطبائی نیز در این مقام گفته است:  
هل أسماء الله توقيفية؟ تبين مما تقدم أن لا  
دليل على توقيفية أسماء الله تعالى من كلامه بل  
الأمر بالعكس<sup>۲</sup>.

با صرف نظر از کلام متکلمان و فیلسوفان، دلایل ما  
در اینکه نمی توان لفظ علت را به خدای تعالی اطلاق  
کرد عبارت اند از:

الف: اسماء الهی توقيفيه و توظيفيه اند و نامیدن  
خداوند جایز نیست مگر با اسم هایی که معصومان عليهم السلام  
او را به آن نام ها نامیده اند چنانکه امام رضا عليه السلام به یکی  
از اصحابش فرمود: ليس لك أن تسميه بما لم يسم به  
نفسه<sup>۳</sup>: [تو را نسزد که خدا را بخوانی با نامی که خداوند  
خودش را به آن اسم نامیده است].

ب: لفظ علت یا علت العلل با انواع و اقسامی که  
دارد در شرع مقدس اسلام، در اخبار یا دعاها و قرآن

۱- ملاً صدرا، الحکمة المتعالیة، ج ۷، ص ۳۳۳ - ۳۳۴

۲- طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۳۵۸

۳- ابن بابویه، کتاب التوحید، ص ۴۵۱؛ همو، عیون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۱۶۷

به خدای متعال اطلاق نشده است، آری در دعاها «یا مسبب الاسباب» و «یا سبب من لاسبب له» وارد شده است، اما یا علت و یا علت العلل به چشم نمی خورد.

ج: اینکه خدای تعالی علت مادی و علت صوری نیست نیز روشن است، زیرا ذات خدای تعالی اجل و اقدس است از این که ماده اشیا یا صورت آن ها باشد و خدای تعالی فراتر از این ها است. اطلاق علت غایی نیز به ذات اقدس حق روا نیست زیرا علت غایی علتی را می گویند که در تصوّر مقدم و در وجود مؤخر باشد و ذات خدای سبحان فراتر از تصور و بالاتر از تقدم و تأخر است و هرگز غایت چیزی نیست.

د: علت فاعلی ناقصه نیز جایز نیست به خدای تعالی اطلاق شود زیرا چنین علتی در به وجود آوردن معلول به مکمل و ممدّ احتیاج دارد و احتیاج و فقر از لوازم اشیا حادث است نه خداوند در حالی که او غنی علی الاطلاق می باشد.<sup>۱</sup>

به هر حال بسیاری از عالمان امامی و اهل سنت قائل

۱- نک: احقاقی، احقاق الحق، ص ۳۲۱ - ۳۲۳

به توقیفیت اسماء خداوند هستند. به عنوان مثال علامه حلی در این باره چنین گفته است:

أسماء الله تعالى توقیفیة و یمتنع أن یوصف بما  
لا یعلم کمالیته.<sup>۱</sup>

شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد عاملی مشهور به شیخ بهائی نیز در مشرق الشمسین چنین گفته است:

قد صحَّ أنّ أسماءه توقیفیة.<sup>۲</sup>

در میان فقهاء و مراجع تقلید معاصر نیز برخی مانند آیت الله خویی (علیه الرحمة و الرضوان) به توقیفیت اسماء الله قایل بوده اند.<sup>۳</sup> در میان عالمان اهل سنت نیز فخر رازی از قائلان به توقیفیت اسماء است چنانکه گفته است:

أسماء الله توقیفیة لا اصطلاحیة.<sup>۴</sup>

محبی الدین یحیی بن شرف نووی، از فقیهان شافعی نیز از قائلان به توقیفیت اسماء الله بوده است. او در

۱- علامه حلی، الرسالة السعدیة، ص ۴۶

۲- شیخ بهائی، مشرق الشمسین، ص ۳۹۵

۳- خویی، صراط النجاة، ج ۳، ص ۴۳۲

۴- فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۵، ص ۷۰

پاسخ به کسانی که قائل اند رمضان یکی از اسماء الله است و در نتیجه، گفتن جملاتی مانند: رمضان آمد و رمضان رفت را مکروه دانسته اند، می گوید:

الصواب أنه لا كراهة في قول رمضان ... لأنّ الكراهة إنما تثبت بنهي الشارع و لم تثبت فيه نهى و قولهم أنه من أسماء الله تعالى ليس بصحيح و لم يصحّ فيه شيء و أسماء الله تعالى توقيفية لا تطلق إلاّ بدليل.<sup>۱</sup>

و در جای دیگری چنین گفته است:

اختلف العلماء هل هي توقيفية یعنی أنه لا يجوز لأحد أن يشتق من الأفعال الثابتة لله تعالى إسماً بل لا يطلق عليها إلاّ ما ورد به نصّ الكتاب و السنة؟ قال الفخر الرازي: المشهور عن أصحابنا أنها توقيفية و قالت المعتزلة و الكرامية إذا دلّ العقل على أنّ معنى اللفظ ثابت في حقّ الله جاز إطلاقه عليه و قال القاضي ابن العربي و الغزالي: الأسماء توقيفية دون الصفات. قال الغزالي: و كما أنه ليس لنا أن نسّمى النبي - صلّى الله عليه [و آله] و سلّم

باسم لم یسمہ به أبوه و لا أمه و لا سمی به نفسه  
 كذلك فی حقّ الله تعالی و اتفقوا علی أنه لا یجوز  
 أن یطلق علیه تعالی اسم أو صفة توهم نقصاً فلا  
 یقال: ماهد و لا زارع و لا فالق و إن جاء فی القرآن  
 (فنعم الماهدون) (أم نحن الزارعون) (فالق الحب  
 و النوی) و لا یقال: ماکر و لا بناء و إن ورد (و مکروا  
 و مکر الله) (و السماء بنیها).<sup>۱</sup>

همچنین شربینی از فقیهان شافعی از قول برخی از  
 عالمان اهل سنت گفته است:

أسماء الله تعالی توقیفیة.<sup>۲</sup>

نیز در حاشیة شروانی و عبادی چنین آمده است:  
 اختار جمهور أهل السنة أن أسمائه تعالی  
 توقیفیة و کذا صفاته فلا تثبت لله إسماً و لا صفة إلاّ  
 إذا ورد بذلك توقیف من الشارع و ذهب المعتزلة  
 إلى جواز إثبات ما كان متصفاً بمعناه و لم یوهم  
 نقصاً و إن لم یرد به توقیف من الشارع و مال إليه  
 القاضی أبوبکر القاضی أبوبکر الباقلانی و توقّف

۱- همان، ج ۱۸، ص ۲۶

۲- شربینی، مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۳۲۲

فیه امام الحرمین و فصل الغزالی فجوز اطلاق  
 الصفة و هی ما دلّ علی معنی زائد علی الذات و  
 منع اطلاق الإسم و هو ما دلّ علی نفس الذات.<sup>۱</sup>  
 بکری دمیاطی از دیگر عالمان اهل سنت نیز در اعانة  
 الطالبین در بحث از اینکه چه نام‌هایی را می‌توان بر  
 روی فرزندان نهاد و کدام نامها مستحب، مکروه و یا  
 حرام است - به نقل از باجوری - گفته است:

و تحرم التسمية بعبدالعاطی و عبدالعالم لأنّ کلاً  
 منهما لم یرد و أسماءه تعالی توقیفیة.<sup>۲</sup>

مهم‌ترین دلیلی که قائلان به توقیفی بودن اسماء الله  
 به آن استناد می‌کنند برخی آیات مانند آیه ۴۰ و ۷۱ سوره  
 اعراف و روایاتی مانند حدیث مشهور «إِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ  
 تِسْعاً وَ تِسْعِينَ إِسْمًا مِنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ»<sup>۳</sup> است که  
 مطابق آنها هیچکس مجاز نیست از نزد خود خداوند را  
 به نامی جز آنچه در متون دینی آمده است بنامد.

شیخ احمد احسائی، خود در اینکه علت دانستن

۱- شروانی و عبادی، حواشی الشروانی، ج ۱، ص ۱۵ - ۱۶

۲- بکری دمیاطی، اعانة الطالبین، ج ۲، ص ۳۸۳

۳- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۸۶ - ۱۸۷، ج ۶، ص ۲۱۹

ائمه اطهار علیهم السلام به معنای خالق دانستن آنها نیست، در آثارش به صراحت گفته است که بعضی از کسانی که انس به فن ندارد و به اصطلاح اهل فن وارد نیست به این موضوع اعتراض می‌کند که اگر من گفته‌ام: ائمه علیهم السلام علت فاعلیه‌اند ... منظور از علت فاعلیه این نیست که ائمه علیهم السلام آفریننده‌اند، خدا والاتر از این است که کسی در آفریدن با او شریک باشد، آیا آیه قرآن را نخوانده‌ای: هذا خلق الله فارونی ماذا خلق الذین من دونه<sup>۱</sup> [آنچه می‌بینید آفریده‌های خدا هستند، به من نشان دهید دیگران چه چیزی را آفریده‌اند؟]<sup>۲</sup>.

### دفاعیه سوم

برخی از عالمان این مکتب، به طریق دیگری به دفاع از عقیده شیخ پرداخته‌اند. آنها در شرح و تبیین کلام شیخ احمد احسائی و دفاع تفصیلی از او گفته‌اند:

صفات خداوند بر دو نوع‌اند: ذاتی و فعلی.

صفات ذاتی مانند: علم، قدرت، سمع و بصر

۱- لقمان: ۱۱

۲- نک: احقاقی، احقاق الحق، ص ۳۲۶-۳۲۷

صفاتی را گوییم که به هیچ وجه نمی شود آن ها را از ذات سلب کنیم. همچنین نمی توانیم ذات را هم با آن صفات و هم با نقیض و ضد آن ها توصیف کنیم، مثلاً نمی توان گفت خداوند هم قادر است و هم قادر نیست یا هم عالم است و هم عالم نیست. صفات فعلی مانند آفریدن، روزی دادن، فعل و صنع و مانند آن صفاتی هستند که ذات هم با این صفات توصیف می شود و هم با ضد این صفات. به عنوان مثال می توان گفت خداوند این را خلق کرد و آن را خلق نکرد، فلانی را روزی داد و فلانی را روزی نداد یا او فاعل کارهای خیر است و فاعل کارهای شرّ نیست. به همین دلیل است که مشیت و اراده از صفات افعال به شمار آمده است و نه از صفات ذات. در روایات نیز چنین تصریح شده است در صورتی که بر مبنای مذهب اهل کلام و فلسفه، اراده و مشیت از صفات ذات می باشند. بنابراین فعل و صنع هر دو از صفات فعل اند و نه از صفات ذات

زیرا به وضوح می شود آن ها را از ذات سلب کرد و گفت: خداوند صانع شرور و بدی ها نیست ... اگر موضوع فوق در فکر و فهم ما خوب جا بیفتد می توانیم به صفات فعلیه خدای تعالی استدلال کنیم با این بیان که فعل خدای تعالی و مشیت او، مبدأ تمام اشیاء است و هم علت تامه برای آنها و نه ذات خدا و اگر چه ایجاد و احداث با خود ذات است و از اینجا پی می بریم به معنای کلام امام صادق علیه السلام که فرمود: خلق الله الأشياء بالمشية و خلق المشية بنفسها [: خدای تعالی همه اشیا را با مشیت به وجود آورد و مشیت را با خود آن آفرید.] در این حدیث امام صادق علیه السلام فرموده الاشياء و الف و لام استغراق آن شامل همه هستی است و علت همه اشیا، مشیت دانسته شده است و نه ذات باری و مشیت را با چیزی جز خود او نیافریده است و به خاطر خلق شدنش به خود او، تسلسلی که به او هام خطور می کند برطرف شده است چنانکه ما همه کارهای خود

را با نیت و قصد انجام می‌دهیم ولی نیت با نیت دیگری در ما ایجاد نمی‌شود بلکه نیت به نفس خود، در ما پیدا می‌شود. به همین صورت هستی در ایجادش به وجود دیگری احتیاج ندارد؛ زیرا بنفسه وجود است و تسلسل قطع می‌شود. نظیر این روایت فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام است آنجا که فرموده است: *علة ما صنع صنعه و هو لا علة له* [ : علت هر آنچه به وجود آورده است، صنع اوست و خود او علتی ندارد. ] یعنی به وجود آوردن صنع با خود صنع است و نه با چیز دیگر و بیان تفصیلی مشیت موكول به محل آن می‌باشد و مقصود در اینجا تنها اثبات علیت آن بود و بس و در جای دیگری از همان خطبه فرموده است: *و كل قائم في سواه معلول بصنع الله يستدل عليه* [ : و هرچه در غیر اوست معلول صنع او می‌باشد. ] چنانکه ملاحظه می‌کنیم امیرالمؤمنین علیه السلام در این جمله و جمله قبل تصریح کرده است که علت مصنوعات، صنع و

فعل اوست و نه ذات مقدس او و در دعا آمده است: کل شیء سواک قام بأمرک]: هر چیزی غیر از تو به امر تو برپاست.] و در قرآن آمده است: و من آیاته أن تقوم السماء و الأرض بأمره]: و از نشانه‌های خدای تعالی آن است که زمین و آسمان به امر او برپاست] و نمی‌فرماید: به ذات او برپاست. امثال این عبارات در آیات، اخبار و دعاها زیاد است و اگر چشم بر هم نگذاریم به وضوح آنها را خواهیم دید و صریح‌تر و واضح‌تر از همه این‌ها عبارتی است که در دعای عدیله آمده است: کان علیماً قبل ایجاد العلم و العلة]: خدا پیش از ایجاد علم و علت دانا بود.] در این جمله تصریح شده است که علت غیر از ذات حق تعالی است و داخل هستی است و نه هستی‌بخش. از آنچه آوردیم نتیجه می‌گیریم که تمامی موجودات و معلومات را خدای تعالی به وجود آورده و برای آنها علت‌های فراوان یا

اندکی در نظر گرفته ولی مشیت و صنع خود را علت العلل همه قرار داده است. اگر با توجه به معنای اصطلاحی علت، تالی‌های فاسد اطلاق آن به عنوان يك اسم را به ذات باری تعالی در نظر بگیریم، آنگاه می‌بینیم که اعتقاد به اینکه ذات والای حقّ علت یا علت العلل است انسان را از راه مستقیم بیرون می‌برد. آنگاه چنانکه اخبار دلالت می‌کنند، حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله اولین چیزی است که از مشیت صادر شده است و اولین موجودی است که مشیت الهی به آن تعلق یافته است. در عین حال چنانکه در زیارت مطلقه امام حسین علیه السلام وارد شده است نیز از امام صادق علیه السلام روایت شده است می‌خوانیم که إرادة الرب فی مقادیر أموره تهبط إلیکم و یصدر من بیوتکم]: خواست خدای تعالی در مقدراتش بر شما فرود می‌آید و آنچه از احکام بندگان معلوم گشته از خانه‌های شما صادر می‌شود]، معلوم می‌کند که همان حقیقت مقدسه، محل و ظرف

مشیت و زبان ارادۂ خدای تعالیٰ به شمار می آید و به همین دلیل می توان به آن علّت فاعلی - به صورت مجازی و نه حقیقی - اطلاق کرد و علاقۀ مصحّحه نیز وجود دارد که همان علاقۀ حال و محل می باشد مانند اینکه می گویند: ناودان ریخت و یا نهر جاری شد، در صورتی که در حقیقت آنچه می ریزد و جریان می یابد، آب داخل است و نه خودِ ناودان و آب داخل نهر است و نه خودِ نهر.<sup>۱</sup>

عالمان این مدرسه، در توضیح اینکه چگونه محمد و آل محمد علیهم السلام علت غایی، مادی و صوری ماسوی الله و دیگر آفریدگان هستند، توضیحات و حتی رساله های مستقلّی دارند که در ذیل به خلاصه برخی از این توضیحات اشاره می شود.



## دفاعیه چهارم

به گفته برخی از شاگردان شیخ در اینکه حضرات معصومین علیهم السلام علت غایی موجودات اند ظاهراً هیچ کس از فرقه ناجیه اثنی عشریه اختلافی ندارد و این حقیقت بر آنان مخفی نیست. برخی از احادیث دالّ بر این معانی عبارت اند از:

الف: در حدیث قدسی مشهور آمده است که خدای متعال، خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: **خَلَقْتَكَ لِأَجْلِ** و **خَلَقْتَ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ**<sup>۱</sup>: [تو را به خاطر خودم و اشیاء را به خاطر تو آفریده‌ام].

ب: حدیث قدسی معروف بین شیعه و سنی که در آن خداوند فرمود: **لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتَ الْأَفْلَاكَ**<sup>۲</sup>: [اگر تو نبودی کائنات را نمی‌آفریدم].

ج: از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود: **أَمَّا بَعْدُ نَحْنُ صَنَاعُ اللَّهِ وَ الْخَلْقُ بَعْدَ صَنَائِعِ لَنَا**<sup>۳</sup>: [ما

۱- آملی، المقدمات من کتاب نص النصوص، ص ۳۰۴؛

۲- ابن ترکه، شرح گلشن راز، ص ۲۶۵

۳- آملی، تفسیر المحيط الاعظم و البحر الخضم، ج ۳، ص ۲۷۳؛ فیض کاشانی، کلمات

مکنونه، ص ۱۲۱؛ هاشمی خویی، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۱۷

ساخته او هستیم و دیگر مخلوقات ساخته ما هستند. [د: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: نحن صنائع الله و الخلق بعد صنائع لنا. <sup>۱</sup>:] ما ساخته او هستیم و دیگر مخلوقات ساخته ما هستند.]

ه: فقره‌ای از حدیث کساء- و اگر چه ضعیف است اما اصحاب آن را پذیرفته‌اند - که در آن خداوند فرمود: و عزتی و جلالی إنی ما خلقت سماءً مبنیة و لا أرضاً مدحیة و لا قمرأً منیراً و لا شمساً مضيئة و لا فلکاً یدور و لا بحرأً یدجری و لا فلکاً یسری إلا لأجلکم و محبتکم <sup>۲</sup>:] به عزت و جلالم سوگند، آسمان بنا نهاده شده و زمین گسترده شده و پهناور و ماه رخشان و خورشید پرتوافشان و چرخ گردون و دریای در جریان و کشتی‌های روان را نیافریدم مگر به خاطر شما و به خاطر دوستی شما. [و نیز احادیث فراوان دیگر.

دلالت این اخبار به آنچه در صدد بیان آن هستیم آشکار و واضح است اگر معتقد باشیم که لام در «لنا»

۱- خواجویی، الرسائل الاعتقادیة، ص ۳۴۵

۲- بحرانی، العوالم، ج ۲، ص ۹۳۳

و در «لأجلکم» برای اختصاص است.  
اما مقصود از علت مادی بودن ایشان علیهم السلام برای همه موجودات از پیامبران علیهم السلام گرفته تا جمادات این است که خدای تعالی همه کائنات را از شعاع ائمه علیهم السلام خلق کرده است نه به این مفهوم که ایشان ماده همه اشیاء باشند چنانکه از امام زمان علیه السلام روایت شده است که فرمود: **اللهم إن شیعتنا منا، خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا بماء ولایتنا الحدیث.** [خدایا شیعیان ما از ما هستند، از مازاد طینت ما خلق شده‌اند و با آب ولایت و محبت ما خمیر گشته‌اند.] منظور از فاضل، شعاع است و خبر روض الجنان از ابن عباس به آن دلالت دارد. او می‌گوید: **امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله:** [از هوشیاری مؤمن بترسید زیرا او با نور خدای تعالی می‌نگرد.] عرض کردم: یا امیرالمؤمنین چگونه با نور خدا می‌نگرد؟ فرمود: **لأننا خلقنا من نور الله و خلق شیعتنا من شعاع نورنا:** [ما از نور خدای تعالی خلق شده‌ایم و شیعیان ما از شعاع نور ما آفریده شده‌اند.] ولی اگر منظور شعاع، نباشد

لازم خواهد آمد دیگر موجودات در طینت با ایشان مشارکت داشته باشند در صورتی که طبق خبر کافی، امام صادق علیه السلام فرموده است: لم يجعل لأحد في مثل الذي خلقنا منه نصيب [در مثل آنچه خدای تعالی ما را از آن آفرید برای هیچ کسی نصیب و بهره‌ای قرار داده نشده است]. نیز از جمله اخباری که دلالت می‌کند ائمه علیهم السلام علت مادی انبیاء و شیعیان هستند روایت امام صادق علیه السلام است که فرمود: إن الله خلق المؤمنين من نوره و صبغهم في رحمته المؤمن أخ المؤمن من أمه و أبيه، أبوه النور و أمه الرحمة [خداوند مؤمنان را از نور خود آفرید و در رحمت خود به آنان رنگ داد. مؤمن برادر مؤمن است از جهت مادرش و پدرش، پدرش نور است و مادرش رحمت]. بنابراین ظاهراً در علت مادی بودن ائمه علیهم السلام برای انبیاء و شیعیان اشکالی وجود ندارد و مقتضای اخبار همین است زیرا اگر شیعه را تعمیم دهیم و بگوییم که همه انبیاء علیهم السلام را فرا می‌گیرد کار درستی کرده‌ایم، بلکه طبق برخی اخبار که در تفسیر آیه «و إن من شيعته

لابراهیم»<sup>۱</sup>: [و هر آینه ابراهیم از شیعیان اوست.] وارد شده، شیعه بر انبیاء اطلاق شده است زیرا در باطن به طوری که در تفاسیر آمده است، ضمیر در شیعتہ به علی علیه السلام برمی گردد نه به نوح علیه السلام... شیخ احمد احسائی نیز قائل است که ائمه علیهم السلام علت جمیع موجودات اند از انبیاء علیهم السلام گرفته تا جمادات، یعنی خدای تعالی از شعاع نور آل محمد علیهم السلام انبیاء را و از شعاع نور انبیاء، مؤمنان را و نیز ملائکه، جنیان، حیوانات، نباتات و جمادات را آفریده است. آری، این از جمله اعتقادات شیخ احمد احسائی بوده و قائل بوده است که شعاع طبقه بالاتر، ماده طبقه پایین تر می شود. این معنی را شیخ در فایده چهاردهم از کتاب الفوائد السبع به خوبی شرح داده و چنین گفته است:

اعلم ان وجود الممكن ذهب فيه اكثر الحكماء  
و العلماء من اهل الملل و اهل النحل الى ان هذه  
الموجودات المتكثرة المتعددة المختلفة كلها  
من طينة واحدة و انما اختلف باختلاف معيناته

و تغایرها و تکثر بتکثر مراتبه من جهة القرب الى المبدأ و البعد عنه كما تكثرت مراتب نور السراج الواحد من جهة قربه من السراج و بعده فاقربها نورا و حرارة ما كان اقرب الى السراج و اضعفها نورا و حرارة ما كان ابعد منه و ما بينهما بالنسبة فانه تعالى خلق الوجود لا غير و هو اول ما خلق الله عز و جل و هو الماء المذكور فى القرآن و الاحاديث فخلق من صفوته نور محمد صلى الله عليه و آله و اهل بيته عليهم السلام ثم خلق من صفوة الباقي انوار المؤمنين من الانس ثم المؤمنين من الجن ثم الملائكة ثم الحيوانات ثم النباتات ثم المعادن ثم الجمادات و اما الكفار و الجن الكفار و الشياطين و المسوخ و النبات المر و الارض السبخة فمن عكوسات اولئك الانوار و اظلتهم و لهم على وحدة طينة هؤلاء المتكثرين ظواهر الاخبار ، الى ان قال : حتى انه لا يكاد يوجد قائل بخلاف هذا ، الى ان قال : و هذا غلط باطل و زبد مجتث زایل<sup>۱</sup>.

حاصل كلام شيخ اين است كه اغلب حکماء و

۱- احسانى، الفوائد السبع، ص ۶؛ نیز کرمانى، السلسلة الطويلة، ص ۷

علماء در رابطه با ممکنات فراوان و متعدد و گوناگون عقیده دارند که همه آنها از يك طينت به وجود آمده‌اند و اختلاف آنها با یکدیگر به سبب اختلاف تعینات و تفصیل آنها است و کثرت مراتب آنها از جهت نزدیکی به مبدأ و دوری از آن می‌باشد چنان‌که مراتب نور يك چراغ به خاطر نزدیکی و دوری از آن فراوان است و قوی‌ترین آنها به لحاظ نور و گرما همان است که به چراغ نزدیک‌تر است و ضعیف‌ترین آنها هم به لحاظ نور و حرارت همان است که از آن دورتر است و شدت و ضعف قسمت‌های دیگر نیز به نسبت دوری و نزدیکی به مبدأ می‌باشد. از جمله مشهورترین حکیمانی که همین عقیده را داشته ملاً صدرا بوده است و این عقیده همان است که در آثار وی از آن به تشکیک در حقیقت وجود یاد شده است<sup>۱</sup> و مراد از تشکیک در حقیقت وجود آن است که ما به الاختلاف در آن به ما به الاشتراك برمی‌گردد. به این معنی که طبق نظریه اصالت وجود،

۱- برای نمونه نک: ملاً صدرا، الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳، ج ۲، ص ۳۵، ۳۷، ۱۲۰؛

همو، الشواهد الربوبیة، ص ۷۵

موجودات همگی به یک معنا وجود دارند و حمل وجود بر آنها یکسان و به یک معناست، اما در عین حال با یکدیگر اختلاف نیز دارند از آن روی که این موجودات به لحاظ تقدم و تأخر، ضعف و قوت و نقص و کمال؛ متفاوت اند. در این قسم تشکیک ما به الاختلاف موجودات عین ما به الاشتراك آنهاست؛ یعنی تفاوت آنها به مرتبه وجودی آنهاست، نه به امور زائد بر ذات. به بیان دیگر بنابر مبنای اصالة الوجود، چیزی جز وجود نداریم لذا ما به الامتیاز این واقعیات خارجی باید از سنخ ما به الاشتراك آنها باشد. وجود دارای درجات و مراتب متفاوتی است که همگی در وجود بودن مشترک اند و تفاوت آنها با شدت و ضعف، نقص و کمال و آثار وجود است. در رأس سلسله و مراتب، وجود خدای متعال قرار دارد که نور وجودش قائم به ذات است و هیچ قید و شرطی ندارد، حمل وجود بر او یک قضیه ضروریه ازلیه است و هیچ حیثیت تعلیلی و تقیدی ندارد؛ اما سایر مراتب وجود، وابسته و متعلق به خدای متعال هستند، پس وجود حق تعالی اصل حقیقت وجود است و سایر

مراتب وجود پرتویی از اویند.<sup>۱</sup> مثال‌های مختلفی برای تشکیک ذکر شده است از جمله گفته شده که نور حقیقت واحدی است با درجات متعدد و متفاوت که بر تمامی نورهای ضعیف، قوی و متوسط صدق کرده و همه نورها در اصل نور بودن مشترک‌اند در عین حال تفاوت‌هایی نیز بین درجات مختلف نور وجود دارد و ضمن اینکه روشن است که نور ضعیف از نور و غیرنور آمیخته نیست بلکه فقط نور است و نور قوی نیز از نور و غیرنور ترکیب نیافته پس ما به الاشتراک تمام انوار به نور است چنانکه ما به الامتیاز آنها نیز به نور است و چون ما به التّفاوت عین ما به الاشتراک است و هر درجه از این سلسله طولانی و از این ستون دراز نور، با حقیقت خود نور نه با چیز دیگر، از سائر مراتب متمایز است، لذا باید گفت که نور دارای حقیقت مُشکّکه می‌باشد؛ یعنی در عین وحدت در ذات، دارای مراتب مختلف بالتّورانیه در همان ذات است. در نور معنوی و وجود، اعلی‌المراتب، وجود حضرت باری تعالی شأنه که واجب

۱- همو، الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۶۴

است و از نقطه نظر شدت و قدرت و قوت و سعه و تقدّم و کمال ما لا نهاییه له است قرار دارد و از آن گذشته هر چه رو به پایین بیائیم، در مراتب مختلفه موجودات عقلانیه نورانیه و نفوس قویه تا برسیم به عالم امثال و صور؛ عالم ماده و طبیعت که از همه عوالم و مراتب وجود ضعیف تر است - خصوصاً هیولی و ماده اولیه که نفس استعداد محض است - و در مرتبه پائین تر از همه کمالات قرار دارد و صفات و اسماء حضرت واجب تعالی چون نیز ما لا نهاییه لها هستند در درجه اعلای از این سلسله می توان فرض کرد، که عینیت با ذات اقدس واجب داشته و در نهایت درجه از قوت و سعه و شدت و کمال بنحو عینیت و بساطت و وحدت موجود باشند.<sup>۱</sup> به هر تقدیر نظریه تشکیک در وجود، یکی از پایه های اصلی حکمت متعالیه است. بر پایه این نظریه، تمام مراتب هستی را، به رغم کثرت و اختلاف آنها، می توان واحدی شخصی، ساری و پیوسته دانست که از بالاترین مرتبه وجود (واجب الوجود بالذات) تا پایین ترین مرتبه

آن (هیولای اولی) کشیده شده است. به این ترتیب حقیقت واحده و شخصی وجود، در عین وحدت و بساطتش متکثر، و دارای مراتب طولی و عرضی است. ناگفته نماند که بحث «تشکیک» پیش از ملا صدرا در نظام های مشائی و اشراقی، در ماهیاتی که افراد متفاضل دارند مطرح شده است اما تشکیک در وجود به حکمت متعالیه اختصاص دارد و در حقیقت دیدگاه این نظام در توجیه کثرت موجود در جهان است. این نکته نیز ناگفته نماند که گفته شده که سابقه تاریخی این بحث به پیش از افلاطون می‌رسد و در حکمت مشرقی و فلسفه ایران باستان این مسأله مشهور بوده است ولی پس از ترجمه کتاب‌های ارسطو به دست مسلمین، از آنجا که پایه و اساس فلسفه را بر کتب ارسطو قرار داده بودند، از این رو مسأله مدرج بودن وجود مورد غفلت قرار گرفت. فلاسفه و حکمای اشراقی به ویژه فلاسفه ایران پیش از اسلام، وجود را - چنانکه گفته شد - به نور تشبیه می‌کردند و حتی برخی از آنها به جای وجود ترجیح می‌دادند کلمه نور را به کار ببرند زیرا بین آن دو

شباهت‌هایی هست و نور مانند وجود سبب مشخص شدن اشیاء می‌شود و نیز دارای بی‌نهایت درجات در شدت و ضعف است. اختلاف دو چیز (ما به الاختلاف) آنها قاعدتاً غیر از نوع صفات مشترک (ما به الاشتراک) آنهاست ولی در نور و همچنین در وجود، ما به الامتیاز آنها عین ما به الاشتراک آنهاست.<sup>۱</sup>

ولی در نگاه شیخ احمد احسائی خدای تعالی فقط وجود را خلق کرده و این همان اوّل ما خلق الله است و این همان است که در قرآن و احادیث با لفظ « ماء » از آن یاد شده است که از قسمت صاف‌تر آن محمد و اهل بیت او علیهم السلام و از باقی آن پیامبران علیهم السلام و از بقیه انوار، مؤمنان انس و سپس مؤمنان جنّ، سپس ملائکه، سپس حیوانات، بعد از آن نباتات و از آن پس معادن و پس از آن جمادات را آفرید و اما کفار انس و جنّ و شیاطین، موجودات مسخ شده، نباتات تلخ و زمین‌های شور از عکس این انوار و سایه آن‌ها خلق شده‌اند و اینکه همه موجودات از يك طینت آفریده شده‌اند غلط

۱- خامنه‌ای، حکمت متعالیه و ملا صدرا، ص ۷۸ - ۷۹

و باطل است. شیخ احمد احسائی در ادامه گفته است:

القطع عندی أنه تعالیٰ اول ما خلق نور محمد  
صلی اللہ علیہ و آلہ و خلق من نوره نور علی و  
فاطمہ و الحسن و الحسین و التسعة الأطهار من  
ذرية الحسين عليه السلام كخلق السراج من السراج و  
هو قول علی علیه السلام أنا من محمد كالضوء  
من الضوء و الضوء من المنير لا النور و بقوا كما  
روی ( و الضوء هو المنير لا النور لقوله تعالیٰ هو  
الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نورا و بقوله كما  
روی خم ) عنهم عليهم السلام الف دهر علی ما ینظر لی  
مائة الف سنة یسبحون الله و یحمدونه و یهللونہ  
و یکبرونه لیس فی الوجود الممكن سواهم ثم  
خلق عز و جل من اشعة انوارهم انوار مائة الف  
و اربعة و عشرين الف نبی عليهم السلام و بقوا الف دهر  
یسبحون الله و یحمدونه و یهللونہ و یکبرونه لیس  
فی الإمكان غیر محمد و آلہ و غیرهم (صلی اللہ  
علیہ و آلہ و علیہم اجمعین) لم یخلق تعالیٰ من  
تلك الأشعة غیر الأنبياء عليهم السلام ثم خلق تعالیٰ من  
اشعة انوار الأنبياء عليهم السلام انوار المؤمنین ( الانس ثم

من انوار المؤمنین الانس انوار المؤمنین من الجن و هكذا علی نحو ما ذکرنا قبل هذا و هذا هو الحق و هو الذی دلّت علیه آیات الله التي أراها عباده فی الآفاق و فی انفسهم فانّ نور السراج مع تفاوت اجزائه كله من رتبة واحدة و الوجود فی تفاوت اجزائه ليس من رتبة واحدة فلا تكون العقول المجردة و الأرواح القادسة و الجمادات الكثيفة الغاسقة من رتبة واحدة كجزئين من نور السراج بل من رتبتين رتبة المنير و رتبة النور فاذا طرق سمعك شيء من كلامهم علیهم السلام مثل قولهم علیهم السلام خلق من فاضل طينة كذا فاعلم انهم علیهم السلام يريدون بالفاضل شعاع الشيء و اشراقه و وصفه لانتوهم انهم علیهم السلام يريدون بالفاضل بقية الشيء أبداً فافهم<sup>۱</sup>.

یعنی خدای تعالی اولین چیزی که آفرید نور محمد صلی الله علیه و آله بود و از نور آن، نور علی و فاطمه و حسن و حسین و نه فرزند پاک از نسل آن حضرت را خلق کرد، مثل روشن کردن چراغ از چراغ و این همان کلام علی علیه السلام است که فرمود: أنا من محمد كالضوء من الضوء یعنی

۱- احسانی، الفوائد السبع، ص ۹

من از محمدم مثل نوری از نوری ... آنها یکصد هزار  
خدا را تسبیح می کردند و حمد و سپاس او را به جا  
می آوردند و تهلیل و تکبیر می گفتند و در جهان وجود  
غیر از ایشان کس دیگری نبود، سپس خدای تعالی از  
شعاع انوارشان، یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر را  
خلق فرمود و هزار دهر تسبیح و تهلیل و تکبیر و تمجید  
می کردند و در عالم امکان جز محمد و آل محمد و  
جز ایشان سلام الله علیهم کس دیگری نبود و خدا از  
آن شعاع، غیر از انبیاء علیهم السلام شخص دیگری را نیافرید.  
آنگاه از اشعه انوار انبیاء علیهم السلام انوار مؤمنین انس و پس  
از آن انوار مؤمنین جن را به وجود آورد ... حق در مسأله  
همین است و آیات به آن دلالت دارند ... و اگر در کلام  
ایشان علیهم السلام ببینیم که راجع به آفریدن از فاضل طینت  
مطلبی آمده خواهیم دانست که قصد ایشان از فاضل،  
شعاع و اشراق و وصف می باشد و هرگز نباید خیال کنیم  
که منظورشان از فاضل، بقیه چیزی است.

میرزا موسی حائری احقاقی نیز در تأیید کلام شیخ

احمد احسائی گفته است:

حکماء اعتقاد دارند که موجودات گوناگون همگی از يك طینت آفریده شده‌اند و اختلاف موجود در آنها به جهت مشخصات و تعینات آنهاست، از قسمت صاف و پاك این طینت، محمد و اهل بیت عصمت علیهم السلام آفریده شده‌اند و از باقیمانده این قسمت صاف، انبیاء و پیامبران علیهم السلام و از باقیمانده اخیر قسمت صاف، انسان‌های مؤمنان و پس از آن به ترتیب مؤمنان جنّ، فرشتگان، مؤمنان از حیوانات، مؤمنان از نباتات، معادن و پس از آن جمادات آفریده شده‌اند. بنابراین همه این مراتب در طینت مشترک‌اند با این تفاوت که حصه محمد و آل محمد علیهم السلام، صاف‌تر از حصه سایر مراتب است... و اما کفار انس و جنّ، شیاطین، مسخ شدگان و نباتات و جمادات غیر مؤمن مانند نباتات تلخ و شور و سرزمین‌های شوره‌زار، از عکس و سایه این حصّه‌ها و انوار خلق شده‌اند. ظاهر اخبار و آیات ای بسا که به این تفصیل

دلالت کنند، اما باید دانست که این نظر غلط فاحشی است، زیرا مطابق این نظریه، مراتب یادشده هم عرض یکدیگر قرار گرفته‌اند و در طینت با هم مشترک دانسته شده‌اند. این نظر مفسد فراوانی خواهد داشت از جمله آنکه لازم می‌آید همه این مراتب را حقیقت واحدی جمع کند، الا اینکه بعضی از آنها صاف‌تر و پاک‌تر از بعضی دیگر باشند و نیز لازم می‌آید که اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام، پیامبران، انسان‌های عادی، حیوانات پاک و نیز نجس العین - نعوذ بالله - از لحاظ اینکه از يك حقیقت و سنخ‌اند با هم برابر باشند و حال آنکه حقیقت آل محمد علیهم‌السلام، حصه ملکوتیه الهیه است و حقیقت انسان، ناطقه قدسیه و حقیقت حیوانات، حیوانیه فلکیه حساسه است بنابراین سومی اثر دومی و مرکب دومی است و دومی اثر اولی و از فاضل آن یعنی از شعاع آن خلق شده است و چگونه يك حقیقت آنها را جمع می‌کند؟

و چگونه اثر از حقیقت مؤثر خواهد بود؟ در صورتی که اخبار تصریح می‌کنند به اینکه شیعه یعنی انبیاء و مؤمنین، از فاضل طینت و شعاع نور ائمه علیهم السلام خلق شده‌اند. از اینجا معلوم می‌شود که با توجه به مفاسدی که به قول حکماء وارد است، حق همان است که شیخ احمد احسائی گفته است. او قائل شده است که مراتب هشت‌گانه شراکتی با یکدیگر ندارند و طینت آنها یکی نیست و مرتبه پایین در مرتبه بالا جایی ندارد و بین آنها جز رابطه علیت و معلولیت رابطه دیگری نیست یعنی شعاع مرتبه بالاتر، علت مادی مرتبه پایین‌تر است که هفتاد مرتبه تنزل یافته است و شأن معلول نسبت به علت و اثر نسبت به مؤثر همین است. شیخ احمد احسائی این معنی را «سلسله طولیه» نامیده است، به این معنی که هر مرتبه در طول دیگری قرار دارد و نه در عرض آن و شعاع بالاتر، علت پایین‌تر است. این عقیده عیب و اشکالی ندارد و اخبار وارده در

تقدّم وجود آن ذوات مقدس بر همه موجودات به حدّ تواتر رسیده است. با اثبات ترتیب طولی بین ائمه معصومین علیهم السلام و انبیاء و مؤمنین انس، ترتیب طولی بین مؤمنان انس تا جمادات نیز ثابت می شود ... بنابراین هر کس ترتیب طولی را به نحوی معتقد باشد که شیخ احمد احسائی و اتباع او اعتقاد دارند، آنگاه حقیقت محمدیه تا جمادات را به طور عموم، در طول هم قرار داده است. آری اگر شیخ قائل به قول حکماء می شد و مادّه را در تمامی مراتب یکی می دانست، با این تفصیل که محمد و آل محمد علیهم السلام از صافی آن و انبیاء علیهم السلام از بقیه آن آفریده شده اند و به همین نحو تا به جمادات برسیم، اشکال وارد بود و در آن صورت نمی شد گفت ائمه علیهم السلام علتِ مادّی شیعیان هستند، ولی حال که شیخ به قول حکماء قائل نیست بلکه به طوری که دیدیم قول آنان را فاسد می داند و به ترتیب طولی قائل است. بنابراین به نظر می رسد که نسبت دادن شیخ به

غلو و ارتفاع از این نظر نیز به دلیل انس نداشتن به اصطلاحات و آراء وی بوده است.<sup>۱</sup>

میرزا موسی احقاقی سپس در توضیح علت صوری بودن ائمه علیهم السلام برای دیگر مخلوقات و اثبات درستی کلام شیخ احمد احسائی در این باره چنین استدلال کرده است:

و اما منظور از اینکه ائمه علیهم السلام علت صوری دیگر آفریدگان می باشد این است که خدای تعالی صورت و شکل همه موجودات را به مقتضای اجابت و انکار آنها درباره ولایت ائمه طاهرین علیهم السلام آفریده است و مطابق احادیث، زمانی که خداوند انبیاء علیهم السلام تا جمادات را با عبارات ألسْتُ بربکم و محمد نبیکم و علی و الائمه من ولده و فاطمه الصدیقه الطاهره اولیائکم[: آیا من پروردگار شما نیستم؟ و آیا محمد پیامبر شما نیست؟ و آیا علی و امامان از فرزندان او و فاطمه علیها السلام اولیای شما نیستند؟

۱- نک: احقاقی، احقاق الحق، ص ۳۳۷ - ۳۵۳

مورد خطاب قرار داد، هر کس و هر چیز به ائمه علیهم السلام و ولایت ایشان اقرار و اعتراف کرد، صورتی زیبا و هیأتی پسندیده و چشم نواز یافت و در مقابل هر کس یا هر چیز ایشان را انکار کرد و با آنها عناد ورزید، به صورت زشت و هیأت قبیحی درآمد، به این سبب و با این توجیه، ائمه علیهم السلام علت صوری موجودات نیز هستند و منشأ و خواستگاه صورت‌های زیبا و وجیه یا زشت و مشوّه، قبول یا انکار ولایت آنان است و هر صفا و نور و شکوه و تعادل و استقامت و کمال و زیبایی و شیرینی و پاکیزگی و شرافت و طهارت و امثال آن، همه و همه از قبول ولایت ایشان نشأت گرفته است. بنابراین مراد شیخ احمد از اینکه ائمه علیهم السلام علت صوری مخلوقات اند، از پیامبران علیهم السلام گرفته تا جمادات و از مؤمنین گرفته تا کفار، همین است و کلماتی که از او نقل شده به همین معناست.<sup>۱</sup>

بنابراین بر اساس توضیحاتی که داده شد و توجیهاتی که ذکر گشت، شیخ احمد احسائی، ائمه علیهم السلام را علت فاعلی، غایی، مادی و صوری موجودات می‌داند.

## دفاعیه پنجم

دیگر عالمان این مدرسه نیز در این خصوص آثاری از خویش به یادگار گذاشته‌اند. به عنوان نمونه حاج عبدالرضا خان ابراهیمی ملقب به آقای شهید دارای رساله‌ای است به نام *علل اربعه و اصول دین*. این اثر یکی از مفصل‌ترین آثاری است که در توضیح کلام شیخ احمد احسائی نوشته شده است و نویسنده در مقام آن است که بیان کند اولاً پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم‌السلام *علل اربعه* موجودات هستند و ثانیاً این عقیده مضمون بسیاری از احادیث و روایات معتبر است و در نتیجه، پذیرش این عقیده نه تنها دلیل غالی بودن شخص نیست بلکه نشانه ایمان و معرفت و حسن اعتقاد وی است. من به نقل بخش زیادی از این رساله اصرار داشتم هرچند ذکر بخش طویلی از یک اثر در کتاب دیگر، خلاف قواعد و اصول تألیف و کتاب نوشتن است. الا اینکه دریغ آمد که عبارات کتاب را بعینه نقل نکنم و خود به بیان محتوای این رساله به قلم خویش پردازم، زیرا اسلوب و طرز نگارش نویسنده فقید - علیه الرحمة

و الرضوان - اوقع در نفوس است و غرض ما نیز چیزی نیست مگر بیان حقایق و پذیرش آن. او در بخش‌هایی از این رساله آورده است:

در اینکه ایشان علت غائی خلق‌اند. از حضرت ابی‌عبدالله است در حدیثی [که فرمود]:  
 ما ییم علت وجود و در حدیث معراج است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که خداوند خطاب به آن بزرگوار و ائمه معصومین می‌فرماید: اگر شما نبودید خلق نمی‌کردم دنیا و آخرت و نه بهشت و آتش را و در حدیث دیگر است از آن حضرت که خداوند به آدم فرمود: آن جماعت پنج نفر از اولاد هستند که اگر آنها نبودند خلق نمی‌کردم تو را و خلق نمی‌کردم بهشت و نه آتش را و نه عرش و نه کرسی و نه آسمان و نه زمین و نه ملائکه و نه جن و انس را و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه‌ای به معاویه مرقوم فرمودند: هر آینه ما صنایع پروردگارمان هستیم و مردم بعد از آن صنایعی هستند برای ما و از آن حضرت است در خطبه‌ای [که] همه

پیغمبران و ملائکه و ارواح خلق شده اند به جهت خلق ما و از این احادیث بر مؤمن منصف آشکار می شود که ایشان اند علت غایی خلق و اما آنچه که خداوند فرموده خلق نکردم جن و انس را مگر برای آنکه عبادت کنند مرا، منافاتی با آنچه گذشت ندارد و چنانچه در تفسیر آیه از حضرت سیدالشهداء علیه السلام رسیده است، مراد از عبادت، معرفت است و معرفت ذات خداوند محال و ممتنع و کلامی بی معنایی است و معنای معرفت، شناختن صفات [خداوند] است و آن بزرگواران اسماء و صفات خداوندند و خداوند خواسته که از راه آنها شناخته شود و خلق را خلق فرموده که نور آن اسماء و صفات در آنها ظاهر شود و هر يك به فراخور حکایت، از آن نور، معرفت او را حاصل کنند و این است معنای آنچه حضرت صادق علیه السلام در حدیثی فرمودند: به ما شناخته شده است خداوند و به ما عبادت شده است خداوند و ماییم دلالت کنندگان بر خداوند و اگر ما نبودیم

خداوند عبادت نمی‌شد و این است معنای آنچه در زیارت می‌خوانیم: هر کس شما را شناخت پس به تحقیق خدا را شناخته است و این است معنای حدیث قدسی من گنج پنهانی بودم پس دوست داشتم که شناخته شوم پس خلق کردم خلق را که شناخته شوم و شناخته شدن او به ظهور نور اسماء و صفات او یعنی نور محمد و آل محمد علیهم السلام است در هر چیزی و این نور است که در همه چیزها ظاهر شده و به آن تسبیح و عبادت خداوند را می‌نمایند و علت غایی هر چیز همان نوری است که از نور عظمت خداوند یعنی محمد و آل محمد علیهم السلام در او ظاهر شده و به آن موجود شده و برای او معرفت خداوند حاصل شده و عبادت پروردگار خود را کرده است و این نور، نور وجود است که در همهٔ خلق، چه مؤمن و چه کافر ظاهر شده است و اختصاص به خوبان و مؤمنین ندارد و اگر نور وجود در کفار و بدان ظاهر نمی‌شد اصلاً به وجود نمی‌آمدند و همهٔ کائنات

ریزه خور خوان احسان آن مقام اول ما خلق اللّٰهی هستند ... در اینکه ایشان علت فاعلی می باشند و اول احادیث آن را ذکر می کنم. حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود: ماییم سبب بین شما و بین خداوند عزوجل و در ندبه معروفه است نیست چیزی از ما مگر آنکه شما یید برای آن سبب و راه به سوی او و حضرت صادق علیه السلام در حدیثی فرمودند: ابا فرموده است خداوند که جاری بفرماید چیزها را مگر با اسباب و در حدیث است از حضرت باقر علیه السلام که پس شما یید نیکان خلق من و دوستان من و کلمات من و اسم های نیکوی من و اسباب من و آیات بزرگ من و از ضمّ این احادیث معلوم می شود که خداوند همه افعال را بر دست ایشان جاری فرموده و ایشان را سبب و علت و فاعل آن افعال قرار داده و در توقیع رفیع است از حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف که ماییم صنایع پروردگاران و خلق صنایع ما هستند و در حدیثی از حضرت باقر

است علیه السلام ماییم سبب خلقت خلق و در حواشی کتاب المبین از حدیث مفصلی از مفضل از حضرت صادق علیه السلام در فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام روایت فرموده‌اند که آن صورت (یعنی صورت انزعیه امیرالمؤمنین علیه السلام که منزه از کثرات دانه است) هیولای هیولاهای و فاعل مفعول‌ها و اصل حرکات و علت هر علتی است و آن صریح است در اینکه ایشان علت فاعلی هستند و مراد ما از علت فاعلی بودن ایشان این نیست که نعوذ بالله به استقلال کاری می‌توانند بکنند یا شریک خداوند در اجرای افعال یا وکیل اویند که اذنی از او می‌گیرند و به حول و قوه خود کاری انجام می‌دهند چه اینها همه کفر است و آنچه ما می‌گوییم این است که خداوند، آن مقام «اول ما خلق اللهی» را سبب اجرای افعال خود و سبب الاسباب و صفت فاعلی خود قرار داده و صفات فعلی و افعال‌شان همه خلق اویند و نسبت فعل به سبب با اعتقاد به اینکه فاعل خداوند عالم

است جل شأنه جایز است و آیات قرآن و اخبار آل محمد علیهم السلام شاهد این مطلب است و حضرت ابی عبدالله علیه السلام در تفسیر قول خداوند فلما اسفونا انتقمنا منهم فرمودند: هر آینه خداوند عزوجل محزون نمی شود مثل محزون شدن ما و لکن او خلق فرموده است اولیائی برای خودش که محزون می شوند و خوشنود می شوند و آنها مخلوق اند و مربوب. پس قرار داده است رضایت آنها را رضایت خودش و سخط آنها را سخط خودش زیرا که او آنها را دعوت کنندگان به سوی او قرار داده و دلالت کنندگان بر او، نه اینکه رضا و سخط به خدا می رسد آن طور که به خلقتش می رسد و به تحقیق فرموده است هر که اهانت کند به دوستی از من، پس به تحقیق مرا به جنگ طلبیده و مرا به جنگ خوانده و هر کس اطاعت کند رسول را پس به تحقیق خدا را اطاعت کرده و فرموده هر آینه کسانی که بیعت می کنند با تو این است و جز این نیست که با خدا بیعت

می کنند...

فصل: در اینکه ایشان علت مادی مخلوقات اند و ابتدا ذکر احادیث می نماییم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پرهیزید از فراست مؤمن پس هر آینه او با نور خدا نظر می کند. پس عرض کردم: ای امیرمؤمنان، چگونه نظر می کند با نور خدا؟ فرمود: برای اینکه خلق شده ایم ما از نور خدا و خلق شده اند شیعه ما از شعاع نور ما ... یعنی ماده شیعه، شعاع نور آل محمد علیهم السلام است و مراد ما از علت مادی بودن آن بزرگواران همین است نه آنکه بگوییم ماده شیعه عین ماده آن بزرگواران است بلکه شعاع نور ایشان ماده شیعه است چنانکه حضرت ابی جعفر علیه السلام در حدیثی فرمودند: پس خلق فرمود شیعه ما را و همانا نامیده شده اند به شیعه چون آنها خلق شده اند از شعاع نور ما و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خلق شدم از نور خداوند عزوجل و خلق فرمود خداوند اهل بیت مرا از نور من و خلق فرمود

دوستان ایشان را از نور ایشان و نیز آن حضرت در حدیثی به عباس عموی خود فرمودند: خلق فرمود ما را خداوند جایی یا وقتی که نه آسمان بناشده‌ای بود و نه زمین کشیده شده‌ای و نه عرشی و نه بهشتی و نه ناری، تسبیح می‌کردیم او را وقتی که تسبیحی نبود و تقدیس می‌کردیم او را وقتی که تقدیسی نبود. پس چون خداوند اراده فرمود ابتدای صنعت را، شکافت نور مرا پس خلق فرمود از آن عرش را، پس نور عرش از نور من است و نور من از نور خداست و من افضل از عرشم پس شکافت نور پسر ابی طالب را، پس خلق فرمود از آن ملائکه را پس نور ملائکه از پسر ابی طالب است و نور پسر ابی طالب از نور خداست و نور پسر ابی طالب افضل از ملائکه است و شکافت نور دخترم فاطمه را، پس خلق فرمود از آن آسمان‌ها را و زمین را پس نور آسمان‌ها و زمین از نور دخترم فاطمه است و نور فاطمه از نور خداست و نور فاطمه افضل

از آسمان‌ها و زمین است. پس شکافت نور حسن را پس خلق فرمود از آن شمس و قمر را، پس نور شمس و قمر از نور حسن است و نور حسن از نور خداست و حسن افضل از شمس و قمر است، پس شکافت نور حسین را پس خلق فرمود از آن بهشت و حورالعین را، پس نور بهشت و حورالعین از نور حسین است و نور حسین از نور خداست و حسین افضل از بهشت و حورالعین است و حدیث اخیر دلالت دارد که عرش و ملائکه و آسمان‌ها و زمین و شمس و قمر و جنت و حورالعین از نور ایشان خلقت شده‌اند و آسمان‌ها و زمین شامل مواد همه موالید آنها می‌شود و خداوند خلاق را از قبضاتی از زمین‌ها و آسمان‌ها خلقت فرموده و بنابراین مواد همه قبضات از نور ایشان است و احادیث عام‌تر از این احادیث هم داریم چنانکه حضرت ابی‌جعفر علیه السلام در حدیثی در صفت خداوند فرمودند: و کان خالقاً و لا مخلوق فأول شیء

خلقه من خلقه الشئ الذی جمیع الاشیاء منه  
یعنی خداوند خالق بود و مخلوقی نبود پس اول  
چیزی که خلق کرد از خلقش آن شیئی بود که  
همه اشیا از آن اند و آن اول چیز نور حضرت  
پیغمبر ﷺ است که همه اشیا از آن پدید  
آمده اند و لفظ اشیا عام است و شامل همه از  
خوب و بد می شود و این در مقام کون است که  
همه امت واحده هستند و تا صفت ایمان یا کفر  
بخود نگرفته اند، نه خوب اند و نه بد و همان  
وجودی که دارند که ماده آنها است از نور مقام  
«اول ما خلق اللّهی» است و به آن برپا هستند و  
از این نظر است که گفته می شود آن بزرگواران  
علت مادی هستند ...

فصل: در بیان اینکه ایشان علت صوری  
خلق هستند. بعد از آنکه معلوم شد که ایشان  
علت مادی خلق هستند، این شامل صورت هم  
می شود چه صورت چیزها حدود و نهایت مواد  
آنهاست و صورتها از کمون مواد بیرون آمده اند

و کمالات آنها هستند. پس آنها هم پیدایششان به فضل وجود ایشان است و هر صورتی کمالی از کمالات ایشان است که بر ماده‌ای از مواد ظاهر شده و از مجموع عالم همه کمالات ایشان ظاهر شده جز اینکه رو به هر طرف که بکنید رو به کمالی و پشت به کمالی کرده‌اید... باری مراد ما از اینکه ایشان علل اربعه بلکه علة العلل هستند همین معانی است که در فرمایشات خودشان بیان فرموده‌اند و چیزی جز از فرمایشات خودشان نگفته‌ایم ... حال شما هم هر وقت فضیلتی از فضایل را شنیدید که پذیرفتن آن بر شما مشکل شد از خود سؤال کنید که آیا خداوند قادر هست که چنین فضیلتی به خلقی از خلائق خود بدهد یا نه؟ مسلماً جواب می‌دهید که بلی، آن وقت ملاحظه کنید که آیا دلیلی از کتاب خدا و اخبار اهل بیت علیهم السلام دارید که چنین فضیلتی را خداوند به احدی از آحاد خلق نداده؟ اگر چنان دلیلی دارید به آن دلیل انکار کنید ولی اگر دلیلی

ندارید و آن مطلب در قدرت خداوند هست و گوینده هم بر مطلب خود از آیات و اخبار دلیل می آورد، به محض استبعاد و اینکه سابقاً چنین مطلبی را نشنیده و نمی دانسته اید، انکار نکنید و چه بسیار چیزها است که شما نمی دانید، بلی اگر ادله آن گوینده برای شما قانع کننده نبود سکوت بفرمایید، چه اگر انکار نمایید ای بسا حقی را ندانسته انکار کرده اید.<sup>۱</sup>

کلام آخر آنکه علل اربعه نزد برخی دست کم از آن مقدار اهمیت برخوردار بوده است که درباره آن مستقلاً به تألیف پرداخته اند که از آن جمله می توان به رساله فی العلل الاربعة از ملا علی قزوینی زنجانی<sup>۲</sup>، رساله علل اربعه و اصول دین از حاج عبدالرضا خان ابراهیمی و نجات الهالکین فی حصر العلل الأربعة فی محمد و آله الطاهرين عليهم السلام از شیخ محمد بن حسین بن علی مشهور

۱- ابراهیمی، علل اربعه و اصول دین، ص ۱۳-۲۱ (با تلخیص)  
۲- قزوینی زنجانی، صیغ العقود و الاقاعات، مقدمه، ص ۳۰

به ابوخمسین / بوخمسین<sup>۱</sup> (متوفی ۱۳۱۶ق) اشاره کرد.

---

۱- حسینی جلالی، فهرس التراث، ج ۲، ص ۲۲۶

## خاتمه

چنانکه گذشت عالمان مکتب شیخ احمد احسائی علیه الرحمة به شرح کلمات وی دربارهٔ این حقیقت که محمد و آل محمد علیهم السلام علل اربعهٔ عالم اند پرداخته‌اند. مستند آنها و عمدهٔ دلایل ایشان، اخبار و احادیث و روایات منقول از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمهٔ هدی علیهم السلام بوده است و آنها مطالب مخترع و از نزد خود ساخته‌ای نیاورده‌اند. منکران کلام شیخ احمد و مخالفان عالمان این مکتب، تا کنون در آثار خویش دربارهٔ عدم انتساب روایات مذکور به ائمهٔ اطهار علیهم السلام یا بی‌اعتباری این روایات مثلاً به دلیل جعلی و ساختگی بودن آنها یا ضعف سند آنها یا مخالفت مضامین آنها با آیات قرآن و کتاب خدا سخنی نگفته‌اند و ادعائی ننموده‌اند، بلکه خود آنها در آثارشان به همین روایات استناد می‌کنند و آنها را کلمات آل محمد علیهم السلام می‌دانند. بنابراین منکران در درستی مستند کلام شیخ اوحد و عالمان مدرسهٔ وی سخنی ندارند. تنها ممکن است تفسیر و برداشت شیخ احمد احسائی و این عالمان را مورد خدشه و اشکال

قرار دهند و مثلاً بگویند از فلان روایت، اینکه ائمه علیهم السلام علت غایی یا صوری یا مادی یا فاعلی جهان اند استفاده نمی‌شود. در پاسخ باید گفت با فرض اینکه عالمان مدرسه شیخ اوحد، مراتب علمی را گذرانده و بسیاری از ایشان از عالمان مشهور و نامدار امامیه بوده و برخی از آنها دارای اجازه‌های معتبر و مفصل از فحول علمای امامیه بوده‌اند، نمی‌توان استنباط و استفاده و نتیجه‌گیری ایشان را از سنخ استفاده و نتیجه‌گیری عوام درس‌نخوانده یا طلبه بی‌معلومات و مبتدی یا فاقد تحصیلات کافی دانست. آنها هم عالمانی بوده‌اند که به اندازه دیگران و شاید بیش از آنها از مدارج علمی و مراتب فضل و دانش برخوردار بوده‌اند و در صرف و نحو و لغت و معانی و بیان و منطق و حکمت و فقه و اصول و تفسیر و حدیث و تاریخ و ریاضیات و طب و هیأت، عمرها صرف کرده، استادها دیده، زحمت‌ها کشیده و رساله‌ها و کتاب‌ها نگاشته‌اند. کتاب‌های ایشان موجود است و ما در آینه این آثار، عالمانی را می‌بینیم که شناخت ایشان از کتاب و سنت، سطحی و ناقص نیست. بنابراین، این اشکال

نیز بر ایشان وارد نیست که آنها بدون طیّ مقدمات لازم و کسب علوم مقدماتی به فهم روایات و استنباط از آنها روی آورده‌اند و این عرصه و میدان، میدانی نبوده که ایشان در آن تاخت و تاز کنند و گوی بزنند. غایة الامر تنها دو راه در مواجهه با شیخ اوحد و عالمان مدرسه او باقی می‌ماند. راه اوّل آن است که با دقت و حوصله و دوری از پیش‌داوری‌ها و ذهنیت منفی‌ای که بسیاری درباره آنها دارند، به بازخوانی آثار ایشان روی بیاوریم. در این رویکرد دو حالت متصوّر است. حالت اوّل آن است که خواهیم دید آنچه ایشان گفته‌اند و نوشته‌اند، تکرار همان احادیث و روایات و کلمات آل محمد علیهم‌السلام است و در مواردی شرح و تبیین و توضیح آن و بازگو کردن آن به بیانی آسان‌تر مثلاً به زبان فارسی و موافق فهم عوام، عاری از هر انحراف و بدعت و کفر و ضلالتی. حالت دومی هم متصوّر است و آن اینکه خواننده - البته به شرط آنکه دارای سواد و معلومات کافی و تحصیلات دینی درخوری باشد و نه هر خواننده‌ای - استنباط و نتیجه‌گیری این عالمان، از روایات و احادیث را خطا

بداند یا تفسیر ایشان از فلان آیه را نادرست ببیند و خلاصه با آنها دارای اختلاف نظر باشد، خواه اختلافات جزئی و در امور غیرمهم یا اختلافات عمده و اساسی و اصولی و اختلاف در مبانی. این حالت نیز پدیده نادر و امر بدیعی نیست و در طول تاریخ، نه تنها عالمان مسلمان اعم از اشاعره و معتزله و امامیه و فرق دیگر با هم نزاع‌ها کرده و هر یک استنباطات دیگری را از کتاب و سنت، خطا دانسته و باطل شمرده و آثار و رسائل فراوان در ردّ و انکار و تخطئه یکدیگر نگاشته‌اند، بلکه حتی عالمان امامی نیز از آغاز تا به امروز، در بسیاری از امور با یکدیگر دارای آراء مختلفی بوده و در مقام ردّ و ابطال نظر یکدیگر برآمده‌اند. اخباری، اصولی را قبول نداشته و اصولی، اخباری را، حکیم اشراقی، حکیم مشائی را ردّ نموده و مشائی، اشراقی را و هر دوی آنها عارف و صوفی را و عارف و صوفی، همه آن دیگران را. از اختلافات فاحش کلامی شیخ مفید با شیخ صدوق و نزاع آنها و عالمان پیرو هر یک، آنهم در اصول دین و مسائل اعتقادی - و نه فروع فقهی - تا اختلاف شدید عالمان

امامی دوره صفوی در قبول حکمت و فلسفه و عرفان و تصوّف به عنوان راه‌هایی برای شناخت انسان و خدا با منکران حکمت و تصوّف که ره‌آورد آن را گمراهی و ضلالت می‌دانستند تا اختلافات فراوان عالمان اخباری و اصولی در چند سده اخیر تا کشمکش‌های تاریخی مجتهدین و فقهای امامیه در جریان مشروطه که برخی از آنها مشروطه را مایه بی‌دینی و زوال دین و شریعت معرفی می‌کردند تا آنها که فتوی دادند حکم مخالفان مشروطه و قوای محمدعلی شاه قاجار، حکم لشکریان یزید بن معاویه است! همه و همه مصداق اختلاف نظر عالمان امامی با یکدیگر است و با وجود آنکه همه آنها، آیات و روایات را قبول داشتند، ولی در استنباط آیات و روایات و فهم آنها، راه‌های متفاوتی رفته‌اند و نتایج گوناگون و گاه متضادی گرفته‌اند. اختلاف در مسائل فقهی که خود داستانی مفصل و سابقه‌ای طولانی دارد و در کمتر فرع از فروع فقهی است که فقیهان امامی با یکدیگر دارای اختلاف نبوده باشند. بنابراین نهایتاً می‌توان گفت که برخی از عالمان امامی در اینکه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام علل اربعه این جهان و دیگر مخلوقات خداوند متعال اند، با یکدیگر دارای اختلاف اند. برخی چنین حقیقتی را مفاد و مضمون احادیث بسیاری می دانند و برخی دیگر، آن احادیث را به گونه دیگری تفسیر می کنند. اختلاف نظر به این معنی و استنباط های متفاوت از یک گزاره، لازمه علوم است و کسی را نسزد تا دیگری را به صرف اختلاف نظر و داشتن مبانی متفاوت با خود، به کفر و الحاد و زندقه محکوم نماید والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و عترته الطاهیرین المعصومین.

و قد حرّرها أقل الطلاب فی العمل و أكثرهم فی الخطأ و الزلل المتوکل علی الله الأکرم الأجل، شهرام الصحرائی الکرمانشاهی عفی عنه ببلدة طهران صانها الله تعالی عن الحدّثان بمحمد و آله الطاهیرین فی الشهر المحرّم من شهر سنة ۱۴۴۶ هجرية علی مهاجرها ألف ألف الصلاة و السلام و التحية و الاکرام.

## منابع

قرآن کریم

ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید، چاپ سید هاشم  
حسینی طهرانی، قم، منشورات جماعة المدرسين فی  
الحوزة العلمية فی قم المقدسة، [بی تا].

عیون اخبار الرضا علیه السلام، چاپ حسین اعلمی، بیروت،  
منشورات مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ق.

ابراهیمی، عبدالرضا، علل اربعه و اصول دین، کرمان،  
مدرسه ی ابراهیمی، ۱۳۳۹ق.

ابن سینا، الشفا، چاپ ابراهیم مدکور، الأب قناتوی و  
سعید زاید، قاهره، الهيئة العامة لشؤون المطابع الأميرية،  
۱۳۸۰ق / ۱۹۶۰م.

احسائی، احمد بن زین الدین، شرح الزيارة الجامعة  
الكبيرة، دز جوامع الكلم، بصره، مطبعة الغدير، ۱۴۳۰ق.  
الفوائد السبع، دز جوامع الكلم، بصره، مطبعة الغدير،  
۱۴۳۰ق.

احقاقی، موسی، احقاق الحق، کویت، جامع الامام  
الصادق علیه السلام، ۱۴۲۱ق.

ارسطو، سماع طبیعی، مترجم محمدحسن لطفی،  
تهران، طرح نو، ۱۳۸۹ ش.

اسفندیاری، حمید، «امام علت اربعه‌ی عالم: نقد  
و بررسی نظریه‌ی شیخیه در مورد جایگاه امامت» در:  
ماهنامه‌ی معرفت، سال ۲۸، ش ۳، خرداد ۱۳۹۸.

تفتازانی، مسعود بن عمر، شرح المقاصد، قم، الشریف  
الرضی، ۱۴۰۹ ق.

حسینی جلالی، محمدحسین، فهرس التراث، چاپ  
محمدجواد حسینی جلالی، قم، دلیل ما، ۱۴۲۲ ق.

حسینی طهرانی، محمدحسین، معادشناسی، مشهد،  
نور ملکوت قرآن، ۱۴۲۷ ق.

مهر تابان، مشهد، نور ملکوت قرآن، ۱۴۲۶ ق.

خامنه‌ای، محمد، حکمت متعالیه و ملا صدرا، تهران،  
بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۶۳ ش.

خویی، ابوالقاسم، صراط النجاة، قم، دار الصدیقة  
الشهيدة، ۱۴۲۷ ق.

رشتی، کاظم، کشف الحق فی مسائل المعراج در: جواهر  
الحکم، بصره، شركة الغدير للطباعة و النشر المحدودة،  
۱۴۳۲ ق.

- شيخ بهائي، محمد بن حسين، مشرق الشمسين و  
اكسير السعادين، قم، مكتبة بصيرتي، [بى تا].
- طباطبائى، محمدحسين، بداية الحكمة، چاپ  
عباسعلى زارعى سبزوارى، قم، مؤسسة النشر الاسلامى  
التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ١٤١٨ق.
- اصول فلسفه و روش رئاليسم، مقدمه و پاورقى: مرتضى  
مطهرى، تهران، انتشارات صدرا، ١٣٦٨ش.
- الميزان فى تفسير القرآن، قم، منشورات جماعة  
المدرسين فى الحوزة العلمية فى قم المقدسة، [بى تا].
- طوسى، محمد بن حسن، مصباح المتهجد، بيروت،  
مؤسسة فقه الشيعة، ١٤١١/١٩٩١؛
- علامه حلى، حسن بن يوسف، نهاية المرام  
فى علم الكلام، چاپ فاضل عرفان، قم، مؤسسة  
الإمام الصادق عليه السلام، ١٤١٩ق.
- الرسالة السعدية، چاپ عبدالحسين محمدعلى بقال،  
قم، كتابخانهى عمومى حضرت آية الله العظمى مرعشى  
نجفى، ١٤١٠ق.
- على بن ابى طالب عليه السلام، نهج البلاغة، قم، دارالذخائر،  
١٤١٢ق.

فضلی، عبدالهادی، خلاصه علم الکلام، بیروت،  
الجامعة العالمية للعلوم الإسلامية، اللجنة الدائمة  
للمناهج و الكتب، ۱۴۱۴ق/۱۹۹۳م.

قائمی خراسانی، محمدتقی، مفتاح السعادة فی شرح  
نهج البلاغة، [ابی جا]، [ابی تا].

قزوینی زنجانی، علی، صیغ العقود و الايقاعات، قم،  
انتشارات شکوری، ۱۴۱۴ق.

کرمانی، محمدکریم بن ابراهیم، السلسلة الطولية  
در: مکارم الابرار (مجموعه مصنفات العالم الربانی و  
الحکیم الصمدانی مولانا المرحوم الحاج محمدکریم  
خان الکرمانی)، بصره، شركة الغدير للطباعة و النشر  
المحدودة، ۲۰۱۴م.

مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسة  
الوفاء، ۱۴۰۳ق.

محمدی، محمد و محمدی، مسلم، «دیدگاه‌های  
غالیانه شیخیه در خصوص مقامات ائمه اطهار علیهم السلام با  
محوریت اندیشه‌های شیخ احمد احسائی و سید کاظم  
رشتی» در: فصلنامه علمی - پژوهشی انتظار موعود، سال  
۱۸، ش ۶۰.

- مرعشی نجفی، شهاب‌الدین، شرح احقاق الحق، قم، منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، [بی تا].
- ملاً صدرا، محمد بن ابراهيم، الحكمة المتعالية، بيروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱ م.
- الشواهد الربوبية، چاپ سيد جلال‌الدین آشتیانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، [بی تا].
- منتظری، حسینعلی، درس‌هایی از نهج البلاغة، تهران، نشر سرایی، ۱۳۸۰ ش.
- نجاری، محمدحسن، شیخیه نقطه‌ی آغازین انحراف، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۹۵ ش.
- نجفی عراقی، عبدالنبی، معالم الزلفی فی شرح العروة الوثقی، قم، چاپخانه‌ی علمیه، ۱۳۸۰ ق.
- نراقی، محمد مهدی، شرح الالهیات من کتاب الشفاء، چاپ حامد ناجی اصفهانی، قم، کنگره‌ی بزرگداشت محققان نراقی، ۱۳۸۰ ش.

یادداشت مؤلف

سالهاست که پیروان مکتب فقیه، متکلم، حکیم، مفسر و محدث امامی، شیخ احمد احسانی (متوفی ۱۲۴۲ ق) - که از آنها به شیخیه نام برده می‌شود - آماج انواع اتهام‌ها هستند، تکفیر و حتی در موارد نادری قتل عام شده‌اند، از طبع و نشر آثار عالمان‌شان جلوگیری به عمل می‌آید و آنها را باعث به‌وجود آمدن بایبیت و بهائیت می‌دانند ... صاحب این قلم بر آن است که شیخ احمد احسانی تنها یکی از عالمان امامی قرون دوازدهم و سیزدهم بوده است که نه مؤسس بایبیت و بهائیت بوده است و نه هرگز در پی ساختن فرقه‌ای به‌نام شیخیه، او در روزگار خویش مورد قبول عام و خاص و شاه و رعیت بود، شاگردان زیادی تربیت کرد، آثار زیادی نگاشت و بسیاری از فحول علمای شیعه در اجازات مفصلی که برایش نوشتند، با احترام بسیار از او یاد و به علم و تقوای او اشاره کردند. البته برخی از آرای وی، از روزگار حیات او تا کنون به مذاق گروهی خوش نیامده است و آنها را درست ندانسته‌اند و بلکه آنها را مصداق غلو دیده‌اند، ولی نباید فراموش کرد که اولاً او در داشتن بسیاری از این دست عقائد تنها نیست و ثانیاً مستند وی در جمیع آراء و اعتقاداتش کتاب و سنت بوده است. در نهایت همواره می‌توان افکار و اندیشه‌های هر دانشمندانی را بر اساس موازین علمی و صحیح مورد نقد قرار داد. در طول تاریخ این سنت مبارک عالمان شیعه بوده که برای احدی از علما، ادعای عصمت نمی‌کردند و به خود اجازه می‌دادند که آراء هر فقیه، مفسر، متکلم، حکیم و عارفی را، هر اندازه هم که مشهور و بزرگ بوده است، مورد بررسی و نقد قرار دهند. این نوشته در مقام بررسی پاره‌ای از کلمات شیخ احمد احسانی با این مضمون است که وجود مبارک پیامبر اسلام و اهل بیت او (صلوات الله علیهم اجمعین) علل اربعة عالم و آدم‌اند.

شهرام صحرائی، تهران، دی ماه ۱۴۰۳